

۴



وزارت آموزش و پرورش
سازمان پژوهش و برنامه‌ریزی آموزشی
دفتر انتشارات و فناوری آموزشی

رشد

جواب

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش‌آموزان دوره متوسطه دوم
ادوره چهارم | آذر ۱۴۰۳ | شماره پیاپی ۳۳۴ | ۴۸ صفحه

ISSN: 1606-9080

www.roshdmag.ir



فاطمه زهرا (سلام الله علیها)

فرشته نجات انسانها در طول تاریخ است.



چه زیباست این دوران

زندگی چون پیچکی است
انتهایش می رسد پیش خدا

نامه ای برای ما



روز نیـــــروی دریـــــایی



مدیرمسئول: محمد صالح مژدنی

سر دبیر: الهام مقیسه

مدیر داخلی: فرناز بابازاده

شورای برنامه ریزی: حبیب یوسفزاده،

سجاد مهدی زاده، حسین حق پناه، سمیرا اسکندرپور

کارشناس طنز: نسیم عرب امیری

مدیر هنری: کورش پارسا نژاد

دبیر عکس: اعظم لاریجانی

ویراستار: بهروز راستانی

طراح گرافیک: سید حامد حسینی

جوان رشد

ماهنامه آموزشی و تربیتی برای دانش آموزان دوره متوسطه دوم |
دوره چهارم | آذر ۱۴۰۳ | شماره پیاپی دربی ۳۳۴ | ۴۸ صفحه



حاضر باش، ناظر باش

حق انتخاب با خودمه ۱۰
تفکرات یک روبات ۱۲



حال خوب زندگی

طب ایرانی ۱۴
مدیریت زمان ۱۶
داستان تقویم ۱۸



پرونده ویژه

در چارچوب آزادی ۳۲
نامه ای برای ما ۳۴
امضا با خودکار آبی ۳۶
ماندگار ۳۷
دور زدن ممنوع ۳۸



مدرسه آگاهی

چه زیباست این دوران ۴
زندگی چون پیچکی ست ۶
خرم شهر دانش ۷
ناخودشناسی ۸
رشته به رشته ۹



حرف آخر

دختر همسایه ۲



راز روزگار

بی نهایت شو ۲۰
هفدهمین روز ۲۲
خانه شماره ۳۳ ۲۶
صدای پای آب ۲۸
سی یا ۳۰ ۳۰



روایت دیروز

تقویم ۴۶
معما ۴۸



پرواز آینده ساز

شغل من ۴۰
از الان به آخرش فکر کن ۴۲
درس طنز ۴۴

خانواده مجلات رشد همه تلاش خود را کرده است تا این مجله در دسترس عموم دانش آموزان قرار گیرد و همه کودکان و نوجوانان میهن عزیز اسلامی مان امکان تهیه آن را داشته باشند.

قیمت: ۱۸۰۰/۱۸۰۰ ریال



برای اشتراک مجلات رشد
بوش کنید



نشانی آگال مجله رشد جوان
در پیام رسان شاد



نظرسنجی



نشانی دفتر مجله: تهران، خیابان ایرانشهر شمالی، پلاک ۲۷۰ صندوق پستی: ۱۵۸۷۵/۶۵۸۴ • تلفن: ۰۲۱-۸۸۸۴۹۰۹۶ / ۸۸۸۴۷۸ / پیامک: ۳۰۰۰۹۹۵۱۹
نشانی رایانامه: Email:javan@roshdmag.ir • صندوق پستی امور مشترکان: ۱۵۸۷۵ / ۳۳۳۱ • تلفن امور مشترکان: ۰۲۱-۸۸۸۶۷۳۰۸ • نشانی مرکز بررسی آثار تهران - خیابان ایرانشهر شمالی - ساختمان شماره ۴ آموزش و پرورش (شهید سلیمی) شماره ۲۶۸ - دفتر انتشارات و فناوری آموزشی صندوق پستی ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۲۲ / ۱۵۸۵۷۲ / ۶۵۶۷ • تلفن: ۰۲۱-۸۸۳۰۵۷۲۲ / ۱۵۸۵۷۲ / ۶۵۶۷
رایانامه: barresiasar@roshdmag.ir •

دختر همسایه

انجام کارها در دقیقه نود هستند، این همه وقت گذاشته‌اند و همین امشب که قرار است فردا صبح جهیزیه را به خانه همسر دختر همسایه ببرند، یادشان آمده، سبزی قورمه سرخ نکرده‌اند، لوبیا سبز خرد نکرده‌اند، قند نشکسته‌اند و... من نمی‌دانم این چه مدل جهیزیه دادن است!

خلاصه شب‌زنده‌داری کردیم با کل خانواده. بنده مسئول شکستن قندها بودم، چون مامان معتقد است باید کله‌قند عروس را در خانه بشکنیم، نه اینکه قند خرد شده بخریم. خلاصه الان ساعت پنج صبح است و بنده داشتم بامورچه‌ای که بدوبدو آمده بود از قندهای خرد شده نصیبی ببرم، گفت وگویی فلسفی می‌کردم. به نظرم خیلی خوب داشت گوش می‌داد.

اصلاً من این روی فیلسوف رشد جوانم را خیلی دوست دارم؛ خیلی متین و باوقار است. با آن روی کولی وجودم داشتم دادوبیداد می‌کردم: «دختر همسایه به ما چه ربطی دارد!...» که یک دفعه مادرم کاسه و کوزه‌ام را جمع کرد و گفت: «اصلاً نخواستم کمک بدهی، خودم تنهایی همه را خرد می‌کنم! نمی‌فهمی ما آدمیم، چهارپا نیستیم که بخوریم و کیف کنیم؟! آدم‌ها با کنار هم بودنشان شناخته می‌شوند! همسایه حرمت دارد...»

به غلط کردن افتادم و کاسه و کوزه را پس گرفتم. مثل یک فیلسوف سربه‌زیر به شکستن قندها ادامه دادم که دیدم مورچه قندبیر سروکله‌اش پیدا شد...

چشمک می‌زند، چشمک می‌زند، اما...

چشمک می‌زند، چشمک می‌زند، اما کمی بعد می‌میرد! از آسمان رو می‌گیرد و خیره به من می‌پرسد: «چرا این همه ستاره هر شب به دنیا می‌آیند و بعد هنوز صبح نشده، می‌میرند؟!»

می‌گویم: «ستاره‌ها میرا نیستند، فقط وقتی خورشید طلوع می‌کند، دیگر دیده نمی‌شوند؛ تا دوباره شب شود، بلکه دیده شوند.»

وسط حرفم می‌پرد: «الان که هنوز صبح نشده! نگاه کن، هنوز خیلی مانده! هنوز هوا خیلی خیلی تاریک است!»

و من لبخند بر لب به افق چشم می‌دوزم. او نمی‌داند همین تاریکی محض نشانه طلوع خورشید است. فقط باید حواسمان باشد که گاهی خیلی زود دیر می‌شود. آفتاب که می‌آید، دیگر بساط ستاره‌ها جمع می‌شود. شاید عقب می‌روند، شاید سر تعظیم فرود می‌آورند، شاید از خود بی‌خود می‌شوند، شاید... خنکای نسیم سحر را که حس می‌کنم تکانی به خودم می‌دهم. می‌گویم: «پاشو تا آفتاب طلوع نکرده، برویم به نمازمان برسیم. بعد از طلوع دیگر اگر ده رکعت هم بخوانیم، نمازمان قضا است.»

حتماً فکر کرده‌اید نشسته‌ام کنار دریا و با یک نفر باحال‌تر از خودم در حال اختلاطم؟ واقعاً چنین فکری کرده‌اید؟!

نه بابا این قدر هم آن روی فیلسوفم عود نکرده. دختر همسایه در شرف ازدواج است و قرار بود بعضی از کارهای جهیزیه را مادر بنده انجام بدهند که راضیه خانم، با این پادرد و کمردرد و... کمتر اذیت شوند. مادر بنده هم که استاد

دوستان جوان ما که در این شماره به مجله کمک کردند

محل
عکس شماره
شماره‌های آنی



علی صفایی پور



رادمان سالور



طه نوروزی



محمد کسری افشاری



ساینار ریخالی



مانی رنجبر



محمد عطاران

من معروف به «جراح نیازمندان» که ۵۴ هزار ویزیت و ۱۵۰۰ جراحی رایگان انجام داده هستم

دکترای شهرسازی دارم و زن برتر کشور در رویداد کرسی یونسکو در ترویج علم و عضو هیئت علمی دانشگاه شهرگرد هستم

کارآفرین برتر جهان اسلام و آسیا پاسفیک، رئیس هیات مدیره اتاق مشترک ایران و گرجستان، رئیس کانون زنان بازرگان ایران و تهران هستم.

شاگرد جوان پروفیسور سمیعی هستم که بیش از ۸۰۰ عمل جراحی مغز و اعصاب را به تنهایی با موفقیت انجام دادم و در ۳۵۰۰ جراحی نیز به عنوان دستیار و جراح حضور داشته‌ام.

من چهارمین زن موفق روستایی در جهان هستم. از کارهایی که انجام داده‌ام: توزیع امکانات آموزشی در چند مدرسه، جمع‌آوری سرمایه و نظارت بر ساخت سرویس‌های بهداشتی در مناطق محروم و آموزش سوزن‌دوزی به عنوان یکی از صنایع دستی استان سیستان و بلوچستان و...

پزشک و مشاور ژنتیک از دانشگاه علوم پزشکی هاروارد آمریکا، عضو هیئت علمی دانشگاه و دارنده مدال‌های طلا، دیپلم‌های افتخار و عناوین برترین مخترع زن سال ۲۰۰۸ از سازمان ملل مالکیت معنوی سازمان ملل متحد (وایپو) را دارم.

شیمی‌دان خوزستانی استاد نمونه کشوری اولین استاد تمام زن در دانشگاه جندی‌شاپور سابق (شهید چمران فعلی)، یکی از بانوان نام‌آور و از شیمی‌دانان برجسته ایران هستم که به خاطر عشق به وطن از بیرمنگام انگلیس به ایران آمدم

اولین زنی هستم که فوق‌دکترای فلسفه در ایران، فوق‌دکترای فلسفه تطبیقی و کلام از دانشگاه کالیفرنیا آمریکا، تألیف بیش از ۶۰ مقاله و تصنیف ۱۲ کتاب علمی و اجتماعی و شرکت در بیش از ۸۰ کنگره ملی و بین‌المللی در داخل و خارج کشور.

متخصص فناوری فضایی هستم و مسئول اجرایی مرکز تحقیقات ماهواره که از کودکی رویای فضا داشتم تا شدم مدیر پروژه ماهواره پیام امیرکبیر.

من شاعری با روحیه ظلم ستیز که آوازه‌اش نه فقط در ایران در کل جهان پیچیده است من را یکی از مشهورترین شعرای ایرانی می‌دانند.

دانش‌آموخته دانشگاه صنعتی شریف و در میان ۴۰ استاد برتر جوان زیر چهل سال دنیا در رشته مدیریت قرار دارم

رئیس کلینیک هماتولوژی بیمارستان آراسموس روتردام هلند بودم که حقوق ۱۰ هزار یورویی را رها کرده و به ایران آمدم

راز معمای روایت دیروز را چطور کشف کنیم؟

هر شماره در صفحه ۴۸ یک طراحی خاص از یک مناسبت مهم، قرار داده شده است. هر طراحی یک راز با خود دارد، پیدا کردن آن راز با شماست. تفکر و زاویه دید شما برای ما بسیار اهمیت دارد مخصوصاً که بر مبنای آن تحلیلی هم ارائه می‌کنید. تحلیل، گفتگو، بحث آزاد، داستان، شعر، نقاشی، رنگ‌آمیزی، عکاسی و... اصلاً هر کاری که به ذهنتان می‌رسد، براساس طراحی صفحه ۴۸ برای دفتر مجله ارسال کنید راستی فکر می‌کنی این تعریف‌هایی که در همین صفحه در کادری زرد آمده، مربوط به چه کسانی؟ دنبال جواب تو همین شماره بگرد، شاید این راز همان راز باشد به نظرت تصویر صفحه ۴۸ به ما چه می‌گوید؟

تحلیل تصویر | عکاسی | نقاشی | رنگ‌آمیزی | داستان نویسی | شعر | خط | تصویرسازی | ساخت پویانمایی و...

دوران زیبایی است! جوانی را می‌گوییم؛ زمانی که هر چه نیرو و زیبایی داری متبلور می‌شود و می‌شوی یک انسان شاد؛ انسانی که در نوع خودش می‌تواند کامل باشد؛ با توانی افزون، اندیشه‌ای ژرف، و نگاهی عمیق به اطرافش، به خودش، به ظرفیت وجودی‌اش، به اینکه خدا به او بالیده است، و به جوانی که در اوج است.

می‌تواند هر چه در سر دارد، از آرزوها و امیدها، همه را به نتیجه برساند. غایت هر چه دارد اینجاست، در این وجود. جوانی اوج زندگی انسان است. او که اشرف مخلوقات است و می‌داند برای چه به این دنیا آمده است. او که خدا برایش فرشتگان را به خط کرده بود و سجده‌ایشان را نشان داد.



چه زیباست این دوران!

ملیحه بلندیان



او می‌تواند! او می‌داند چرا حالا در این جایگاه است. او خلیفه خداست! جانشینی که خداوند هرچه نیرو و قدرت به انسانیت داده، در او متجلی است؛ زیبا نیست؟ پسندیده و محبوب الهی باشی و هرچه موهبت باشد هم او به تو بدهد و بروی در آغوشش عشق بازی کنی در عبودیت، در اوج جوانی‌ات، در شادابی‌ات، در نشاط، حتی در ورزش، در بازی‌های پرسروصدا و پرانرژی‌ات. او تو را دوست دارد. او عاشق جوانی مثل توست؛ چقدر محبوبی تو!

چون تو می‌دانی برای چه آمده‌ای و برای چه خلق شده‌ای. چقدر سؤال در ذهنت آمده؟ می‌دانم! اول باید وظایف‌ات را بشناسی، حقوقت را بفهمی و برای آن بجنگی؛ با تمام توانت. شکست در تورا راه ندارد. «نمی‌توانم» در قاموس تو نیست.

به تو افتخار می‌کنم! به هوش، به زیبایی‌ات، به نیروی جوانی‌ات. می‌دانم که وظایفت را می‌دانی. تو می‌دانی در کجای عالم هستی. هر آنچه را که می‌خواهی می‌توانی به دست بیاوری؛ با سرمایه‌ات که همان جوانی‌ات است.

به همه سؤال‌هایت می‌توانی جواب بدهی، اما صبر کن، تو برای چیز دیگری آمده‌ای. امید همه به توست. تو جوانی، وه! چه زیباست این دوران!

اما تو وظیفه‌ای مهم داری که یک رسالت است؛ یک رسالت علاوه بر آنچه در خانواده داری. یک رسالت اجتماعی

است. تو باید مؤثر باشی و شاخص باشی، برای خودت، خانواده‌ات، و جامعه‌ات. تو یک حقیقت بزرگ هستی؛ حقیقت جوان و رسالتی بزرگ‌تر داری.

خودت را که شناختی به آن هم می‌رسیم. چقدر تو توانا هستی! می‌دانی چرا؟ با وجود آنچه که در دنیای مدرن از وسوسه‌ها و هیجان‌ها وجود دارد، اما تو و شخصیت بالاتر از همه آن‌هایی هستی که می‌خواهند تو را بفریزند.

تو سفر کرده‌ای، به باورت، به خودشناسی‌ات. آنجا که معرفت خودت می‌شود معرفت او. اولین کار تو این است که حالا برای این - خود - یک لباس پیدا کنی که مانند زره باشد و تو را در برابر دشمن حفظ کند؛ همو که برای تو سجده نکرد و قسم خورد که دشمن همیشگی تو باشد. چه لباسی؟! خودش در کتاب زندگانی‌مان گفته «تقوا». حتماً می‌گویی این مال بچه‌های مذهبی است، مرا چه کار؟! اما نه! همه به این لباس احتیاج دارند، تا مصون باشند از آن دیوپلید.

باید مراقب خودت باشی، و هر حرکت خودت را با اراده، فکر و تصمیم انتخاب کنی؛ مثل انسانی که بر اسبی رهوار نشسته، افسار اسب را در دست دارد و می‌داند کجا و کی می‌خواهد برود. تقوا این است. اگر این لباس تننت نباشد، حرکت‌ها، تصمیم‌ها و آینده‌ات در اختیار خودت نیست. به تعبیر «نهج‌البلاغه»، کسی است که او را روی اسب سرکشی انداخته‌اند؛ نه اینکه او سوار شده! اگر هم سوار شده، اسب سواری بلد نیست! دهانه در دستش است، اما نمی‌داند چطور باید اسب را براند. نمی‌داند کجا خواهد رفت. هر جا که اسب او را کشید، او هم مجبور است برود. اگر تقوا داشتی، بلدی چطور با آن اسب سرکش رفتار کنی. این خودشناسی است. همان لباس است. حالا و راهنما خواهد شد. قرآن هم می‌گوید: «هدی للمتقین»؛ نمی‌گوید: «هدی للمؤمنین». تقوا راهنماست.

می‌خواهم دومین راز را برایت بگویم: بعد از زره چه می‌خواهی؟ سلاح، بله درست است. سلاحی خوب که تو را در دنیای امروز قوی می‌کند، علم و هنر است، جوان دانا و عالم چقدر قوی است! چقدر نیرومند است! او که مهارتی را آموخته و هنری دارد، چقدر توانمند است در سفر به باورش و به خودش! وجودش چقدر برای رسالتش مفید است!

یک راز دیگر مانده که می‌خواهم با تو بگویم و آن هم سومین قدم است: حالا که سوار بر اسب شده‌ای و سلاح به دست گرفته‌ای، باید بصیرت داشته باشی؛ باید بینا باشی. خوب اطرافت را رصد کنی و مسائل پیرامونت برایت ساده نباشند. همه آن‌ها را تحلیل کنی و مرزبندی‌هایت را بشناسی.

وای که چقدر زیبایی! چقدر قدرتمند! قوی، با اراده و با ایمان، به پیش ای عزیزترین خدا!

جوان همواره در هجوم تفکرات گوناگون است. گاهی این حمله از سوی باورها و تخیلات خودش صورت می‌گیرد و گاهی از بیرون (دوستان، شبکه‌های اجتماعی و...) و اگر جوان نتواند با این تفکرات که عمدتاً منفی هم هستند مقابله کند، قطعاً آینده‌ای تاریک در انتظارش خواهد بود. سربازی (برای پسران)، آینده شغلی، ازدواج، مسکن و بسیاری از نیازهای ضروری و غیرضروری می‌توانند جوان را ناامید کنند. برای مقابله با این تفکرات ناامیدکننده چه باید کرد؟

در اینجا به چند راهکار اشاره می‌کنیم:



زندگی چون پیچکی ست، انتهایش می‌رسد

پیش‌کش خدا

محمد رضا میرزایی

سوم: استفاده از مشاوران دلسوز و مؤمن سپری برای جلوگیری از افکار بیهوده است. این مشاور گاهی یکی از اعضای خانواده و فامیل خودمان است و گاهی متخصصی غریبه. در هر حال از مشورت کسی ضرر نکرده است. مولا امیرالمؤمنین (علیه السلام) می‌فرماید: «الْمُسْتَشِيرُ مُتَخَصِّنٌ مِنَ السَّقِطِ» (فهرست غرر / ص ۱۸۳): کسی از لغزش و خطا مصون می‌ماند که در کارها با دیگران مشورت می‌کند. البته در این مرحله مشورت با دوستان توصیه نمی‌شود، چون میزان آگاهی و اطلاعات و حتی طرز فکر آن‌ها مثل خودمان است.

اول: ما خالق و صاحب اختیاری داریم که بارها پشتیبانی خودش را از ما اعلام کرده است؛ به شرطی که ما هم خودمان را به او متصل کنیم: «مَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ» (سوره طلاق / آیه ۳): هر کس به خدا توکل کند، خدا برای وی بس است.

دوم: اعتماد نکردن به شیطان نیز باید در دستور کار ما قرار گیرد. شیطان همواره ناامیدی و بی‌انگیزگی را به ما وعده می‌دهد: «الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلاً وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ» (آیه بقره / سوره ۲۶۸): شیطان شما را از تهی‌دستی بیم می‌دهد و شما را به زشتی وامی‌دارد، ولی خداوند از جانب خود به شما وعده آموزش و بخشش می‌دهد، و خداوند گشایشگر داناست. پس هر جا ناامیدی و یأس از شرایط سراغمان آمد، بدانیم شیطان دارد در گوشمان زمزمه می‌کند. بلافاصله باید با یاد خدا (گفتن ذکر لاله الا الله، نماز و تلاوت قرآن) او را از خود دور کنیم.



خرم شهر دانش

نسیم مهر می آرد شمیم دین و دانایی
قلم بردوش دست ما کند مشق توانایی
بخوان آماده باش، ای لشکر صاحب زمان، آری!
دگرگون کن دل ما را چه ضرب آهنگ مانایی!
به بال غیرت و عزّت، برو تا اوج فرداها
بزن طرح حقیقت را، به رسم الخط خوانایی
شرف راجست و جوکن در کف کفش سلیمانی
که غیرت بوسه زد بر آن، چه تفسیری! چه معنایی!
بزن تیغ قلم برگردن افکار مستکبر
طلوع فجر صادق شو برای چشم بینایی
نفس، گیر است در دست تمدن های پوسیده
گذرازی پیچ تاریخ است کاری سخت و مبنایی
برای فتح خرم شهر دانش، جهل را طی کن
تو هستی یک جهان آرا، تو مثل ابن سینایی
امید و آرزوی باغبان انقلابی، که
ندارد جز شکوفایی گل هایش تمنایی
مشو نومید از سردی و زردی خزان، که آخر
بهار علم و تقوا را درخت پیر برنایی
شقایق هاست در گلشن، پراز آلاله ها دامن
نثار قامت ایران چنین گل های رعنایی

معصومه زارع

شاخص پیشرفت علمی کشور
موشن گرافیکی مختصر و مفید.
بیا با هم ببینیم
#محل بحث





ناخودشناسی

هم کلاسم، شادشاد از سرشناسی ست
نخبه‌ای مشهور در دیگرشناسی ست

جای خود، دنبال دایی **ارسلان** و
عمه **شیدا** و عمو **اکبر** شناسی ست

روزگاری ذره‌بینش روی من بود
حالیا کارش فقط **اصغر** شناسی ست

بانگاهی عیب‌هایت را برایت
می‌شمارد، حرفه‌اش **پیکر** شناسی ست

دیگران را بهتر از خود می‌شناسد
عرض کردم نخبه در دیگرشناسی ست

عقل کل در نقد هر تیم است و بازی
همچنین **اعجوبه** در داورشناسی ست

روی خودکارش دو تا پیر بسته؛ یعنی
این منم یک آشنا با پرشناسی ست

لنگرانداز است هر جا سورو ساطی ست
گفته مقصودش فقط **کنگر** شناسی ست

هم کلاسم هر چه را دانسته، افسوس
شیوه‌اش راجع به خود، کمترشناسی ست

این عبارت در یکی از درس‌ها بود
خودشناسی بهتر از **گوهر** شناسی ست

مصطفی اراکی



پسری آینه‌ای دید و در آن نیم‌نگاهی به خود انداخت. سپس خرّم و دل‌شاد از آن قامت خوش‌ساخت، به خود گفت که ای خوش‌قد و بالا! تو برانده‌آنی که در آینده بی‌بیم ملوانی که بگویم چه لباسی، چه کلاسی، چه کلاهی، چه سکان‌دار گران‌مایه و ماهی. خنک آن روز که تو کشتی خود را شفاف‌انگیز برانی و دل‌آسوده به مقصد برسانی.

او پس از فکر به یک رشته مسائل به خودش گفت که هان ای دل‌غافل! ملوانی نه چنان قند و مرباست که امواج خروشنده دریا و نهنکش خطرآگین و بسی دلهره‌افزاست. برو رشته معماری و بنشین به فراگیری این علم و مهارت که مهندس بشوی. در پی احداث بنایی بروی تا همه از خرد و کلان، پیر و جوان فک بگشایند و بگویند که به‌به! چه نمایی! چه شناژی! چه بنایی! که تو در غیبهات باد بیندازی و در محضرشان اسب تفاخر بدوانی.

پسر قصه ما باز به خود گفت که نه! ساختمان‌سازی و ابزار بناآفت‌جان است و خطرزااست. اگر جمجمه‌ات با مثلاً آجر و تیرآهن و سنگی متلاشی بشود، دردسرافزاست. لذا خوب‌ترین کار همان است که در رشته رایانه و برنامه‌نویسی به تلمذ بنشینی و از این باغ فقط خوشه بچینی که پس از کسب مهارت، خوش و راحت به همین کار پردازی و برنامه‌سازی و حدوداً صد و سی سال دل‌آسوده و خوش‌زنده بمانی.

او دگر بار پس از دقت بسیار به خود گفت که برنامه‌نویسی شده یک کار رباتیک و در آینده نزدیک، از این حرفه محال است پیشیزی به کف‌آری و سر‌راحت و بی‌دغدغه‌ای روی متکا بگذاری. فلذا زود از این رشته حذر کن. به دلاویزترین رشته نظر کن که به هر حال در این قافله بیکارنمانی.

و این داستان همچنان ادامه دارد.

رشته به رشته

تنهایی جمعی

ما اکنون وارد دورهٔ برده‌داری نوین و نوعی «سرمایه‌داری سکویی» (پلتفرمی) شده‌ایم که در کتاب «دنیای قشنگ نو» به بهترین نحوه تصویر کشیده شده است.

برخلاف حالت اسطوره‌ای که **جورج اورول** در کتاب «۱۹۸۴» به تصویر می‌کشد: برادر بزرگ‌تر شخصیت داستان را در اختیار دارد و نمی‌گذارد خلاف او فکر کند. اما در دنیای قشنگ نو این حکمرانی کاملاً نادیدنی است و با سرگرم کردن و شست‌وشوی ذهنی، توهم آزادی و انتخابگری به فرد دست می‌دهد. این جوان به ظاهر آگاهی‌اش بیشتر است و خودش انتخاب می‌کند، اما دقیقاً کدام زمینه برای انتخابش فراهم شده است؟ وقتی از انتخاب حرف می‌زنیم، از گزینه‌ها می‌گوییم. کدام گزینه‌ها در دسترس او قرار گرفته‌اند و کدام از دسترس او دور نگه داشته می‌شوند؟

یک سازوکار طبیعی و مشخص وجود ندارد که همهٔ موارد به یک اندازه در معرض انتخاب جوان امروزی قرار بگیرند. بنابراین، توهم انتخاب به وی دست می‌دهد؛ چیزی که **هایدگر** از آن به عنوان «پرتاب‌شدگی» یاد می‌کند. ما در حال پرتاب‌شدگی هستیم و انتخاب ما قوهٔ اختیارمان نیست، بلکه شرایط محیطی و غریزهٔ ماست. جوان، چون گزینه‌های پیش رویش زیاد است، احساس انتخابگری می‌کند. وقتی با جست‌وجو در گوگل می‌تواند به هر چیزی که می‌خواهد برسد، احساس می‌کند دانسته‌هایش زیادند. اما کدام دانسته‌ها در جهت رشد فردی و نیازهای واقعی و نه کاذب او هستند؟

این قضیه در سرمایه‌داری سکویی خودش را نشان می‌دهد. یک مجموعه معیار جلوی جوان قرار دارند؛ تصویری و مصرف‌شدنی. وب‌نویس‌ها (بلاگرها) و چهره‌ها (سلبریتی‌ها) جلوی نظرش هستند تا موفقیت‌ها و لذت‌های آتی را ببیند؛ آن هم به جای لذت‌های آتی و موفقیت‌های تدریجی. وقتی خودآگاهی باشد، برنامه‌ریزی هم هست که من واقعاً به چه موردی نیاز دارم و چه مواردی برای رفع نیازم به کارم می‌آیند.

حسین حق پناه

دیجیتال شدن خصلتِ نسل شما محسوب می‌شود. عارضهٔ اصلی دیجیتال شدن، احساس انتخاب است. چه این انتخاب کاذب باشد یا واقعی، به هر حال در شما احساس انتخاب به وجود می‌آورد.

در گذشته این احساس انتخابگری نبوده، چرا که ابزار و زمینهٔ آن وجود نداشته است. اما الان، حداقل در دنیای دیجیتال، این امکان برای شما مهیا شده است. من؟ بازیگری را دوست دارم، ولی قرار نیست شبیه او زندگی کنم. شخصی را قبول ندارم، ولی مدل موهایش خوب است. به طور عمده، این انتخاب در حوزهٔ سبک زندگی و در لایه‌های سطحی‌تر فرهنگی اتفاق می‌افتد؛ در لایهٔ نمادین یا در نهایت در لایه‌های هنجاری. اما این انتخابگری در لایه‌های عمیق‌تر خود را کم‌رنگ‌تر نشان می‌دهد یا ممکن است شما همین‌طور فکر نکرده، از جای دیگری آن را پذیرفته باشید، مثلاً در مورد حیا و عفاف.

دیجیتال شدن و دسترسی به هویت‌یابی به نسل شما احساس انتخابی داده است که نسل‌های گذشته آن را نداشتند. در حال حاضر امکان جست‌وجو بین گزینه‌های متعدد وجود دارد و گاهی احساس می‌شود حریم‌هایی که باید وجود داشته باشند دیگر مطرح نیستند. قبلاً قدرت گفتمان در خانواده، مدرسه و رسانه بالا بود، فرد احساس عاملیت نمی‌کرد و ساختارها تعیین‌کننده بودند. و حال، مهم‌ترین کاری که این ابزارها کرده‌اند، این است که ساختارها در چشم نسل شما آن جایگاه سابق را نداشته باشند.

حاضر باش ناظر باش

حق انتخاب
با خودمه

ما وارد دوره برده‌داری نوین و سرمایه‌داری سکویی شده‌ایم.

باید در مسیر خودآگاهی قرار گیرید. شما امروز از همه نسل‌های قبلی جلوتر هستید، چرا؟ چون دسترسی‌های بیشتری دارید. نسل‌های قدیم خودآگاهی داشتند، اما این دسترسی و امکانات را نداشتند. حال این زمینه ایجاد شده است و شما با خودآگاهی می‌توانید به بهترین نتیجه برسید.

هرچه به لایه‌های ظاهری و سبک زندگی توجه می‌شود، تکثر خودش را بیشتر نشان می‌دهد. هرچه در لایه‌های عمیق فرهنگی، اعتقادی، اراده، نیت، ایمان و باور پیش می‌رویم، به وحدت نزدیک‌تر می‌شویم. البته تکثر هم هست. میل به معنویت و درک فرافیزیکی از دنیا در وجود همه نسل‌ها هست، اما در مصداق متکثر می‌شوند و نوعی دوقطبی ایجاد می‌شود.

دوباره برگردید به مطالب مجله در مهرماه و آبان‌ماه؛ هم شکاف میان نسلی و هم خصلت‌های نسل شما. از طریق این رمزینه می‌توانید به محتوای دو شماره قبل رجوع کنید.

با شما نسل جوان امروزی باید گفت‌وگو کرد تا به فهم مشترک رسید و تکثرها را رفته‌رفته به وحدت رساند. ما فقط از منظر جامعه‌شناسی با شما جوانان برخورد می‌کنیم. اگر فقط روان‌شناسانه به نسل شما نگاه کنیم، بُعدهای تاریخی، سیاسی و اجتماعی دوره‌تان را نادیده گرفته‌ایم. مسئله تلخ بعدی این است که ما در مسئله‌شناسی حتی وارد آکادمی علمی هم نمی‌شویم! نگاه ما به حوزه جوان، گاهی سیاسی می‌شود. اصلاً جوان چه زمانی مهم می‌شود؟ وقتی بنیان‌های اخلاقی جامعه را تهدید می‌کند! در اقتصاد توجه، جوان طعمه کارآمدی است، چرا که وقت بیشتری دارد، راحت‌تر فریب می‌خورد و بیشترین دسترسی را به فضای هوشمند دارد. جوان ایرانی فارغ از کثرتی که در بروز هویت خود دارد، در لایه‌های عمیقی که دارد، باید نسبتش را با اسلام، انقلاب و ایران بسنجد که ذیل هر کدام مفاهیم بسیاری مطرح هستند.

شما قرار است در ۳۰ سالگی نتیجه کاری را که الان کرده‌اید ببینید. مهم‌ترین چالش، نداشتن نگاه بلندمدت و تدریجی به حضور شما در عرصه‌های گوناگون است. مسئله بعدی در مهارت‌های حل مسئله است که به شدت چندبعدی هستند. تا وقتی مسئله را خوب فهم نکنیم، نمی‌توانیم برایش راه‌حلی در نظر بگیریم.

مثلاً آنچه با آن روبه‌رو هستیم، رسانه نیست، دیجیتال است و این دو باهم فرق دارند. اگر تمایز این دو را بفهمیم، متوجه می‌شویم راه‌حل سواد رسانه‌ای نیست. رسانه پیام را از فرستنده به گیرنده منتقل می‌کند. معمولاً یک طرفه است و چرخه بازخورد در آن دیده می‌شود. در دنیای دیجیتال مسئله فقط پیام نیست، یک مدل زیست است. خرید و فروش، تجارت، سرگرمی و ارتباط میان فردی در آن رخ می‌دهد. دیجیتال در آینده با روی کارآمدن بیشتر هوش مصنوعی و فراجهان (متاورس)، بیش از پیش هم مطرح می‌شود. در دنیای دیجیتال، فقط سواد به معنای کلاسیک جوابگو نیست. سواد کلاسیک یعنی دانش و مهارتی می‌آموزیم که با آن توانایی نوشتن یا حساب و کتاب را کسب می‌کنیم. آیا دانش مبتنی بر مهارت مسئله ما را حل می‌کند؟ خیر.



۱

آشنایی با یادگیری ماشین: وقتی ماشین‌ها یاد می‌گیرند

«یادگیری ماشین» یکی از هیجان‌انگیزترین بخش‌های هوش مصنوعی است. در این روش، به جای اینکه ماشین‌ها مستقیماً برای انجام کارهای خاص برنامه‌نویسی شوند، به آن‌ها اجازه داده می‌شود که از داده‌ها بیاموزند. به عبارت دیگر، ماشین‌ها با مشاهده داده‌ها و الگوها یاد می‌گیرند که چگونه وظیفه‌هایی را به تنهایی انجام دهند. مثلاً یک ربات می‌تواند با دیدن تصاویر زیادی از گربه‌ها، به تدریج یاد بگیرد که چگونه گربه‌ها را از سگ‌ها تشخیص دهد.

۲

یادگیری بدون نظارت: وقتی ماشین خودش الگوها را پیدا می‌کند

اما همیشه نمی‌توان داده‌ها را با برچسب‌های مشخص به ماشین داد. در این شرایط، از «یادگیری بدون نظارت» استفاده می‌شود. در این روش، ماشین بدون هیچ راهنمایی مستقیم، داده‌ها را تحلیل می‌کند و به دنبال حیوانات متفاوت بدهیم، مثلاً اگر به ربات تعداد زیادی تصویر از حیوان گربه یا سگ است، او سعی می‌کند خودش تصاویر را دسته‌بندی کند. این روش در تحلیل داده‌های پیچیده و پیدا کردن رابطه‌های مخفی بسیار مفید است.

۳

از یادگیری تاپیش‌بینی: چگونه ماشین‌ها پاسخ می‌دهند؟

بعد از اینکه ماشین آموزش داده شد، می‌تواند به داده‌های جدیدی پاسخ دهد. برای مثال، اگر یک ربات آموزش دیده است که گربه‌ها و سگ‌ها را تشخیص دهد، حالا می‌تواند با دیدن تصویری جدید از یک حیوان به شما بگوید که این تصویر مربوط به گربه است یا سگ. این توانایی برای ماشین‌ها اهمیت زیادی دارد، چرا که به آن‌ها امکان می‌دهد در دنیای واقعی به مشکلات پاسخ دهند و تصمیم بگیرند.

۴

شبکه‌های عصبی: تقلید از مغز انسان

یکی از پیشرفته‌ترین روش‌های یادگیری ماشینی استفاده از عملکرد «شبکه‌های عصبی» است. این شبکه‌ها از ساختار پی‌یاخته‌های (نورون‌های) مصنوعی هستند که با هم ارتباط دارند. همان‌طور که مغز انسان اطلاعات را از طریق پی‌یاخته‌ها پردازش می‌کند، شبکه‌های عصبی نیز داده‌ها را از یک لایه به لایه دیگر منتقل می‌کنند و به تدریج به یک پاسخ دقیق‌تر می‌رسند. این روش در «یادگیری عمیق» به کار می‌رود که یکی از پیچیده‌ترین انواع یادگیری ماشینی است.

محمد رضوانی

۵

یادگیری تحت نظارت: وقتی معلم داده‌ها را نشان می‌دهد

یکی از روش‌های یادگیری ماشینی «یادگیری تحت نظارت» است. در این روش، ماشین داده‌هایی را به همراه برچسب‌هایی دریافت می‌کند. مثلاً اگر هدف یادگیری تشخیص گربه باشد، تصاویر زیادی از گربه‌ها و سگ‌ها به ربات نشان داده می‌شود که هر کدام برچسب گربه یا سگ دارند. سپس ماشین یاد می‌گیرد که چگونه این تصاویر را دسته‌بندی کند. بعد از این فرایند یادگیری، وقتی تصویر جدیدی از یک گربه یا سگ نشان داده شود، ماشین می‌تواند تشخیص دهد که تصویر مربوط به کدام دسته است.

۱۲

روان

آذر ۱۴۰۳

۶

● یادگیری عمیق: مغز مصنوعی با لایه‌های بیشتر

یادگیری عمیق شکلی پیشرفته‌تر از شبکه‌های عصبی است که شامل لایه‌های بیشتری از پی‌یاخته‌ها (نورون‌ها) می‌شود. هر چه تعداد لایه‌های این شبکه بیشتر باشد، ماشین قادر به درک الگوهای پیچیده‌تر و دقیق‌تری خواهد بود. به همین دلیل است که یادگیری عمیق در کاربردهایی مثل تشخیص تصویر، ترجمه زبان و حتی رانندگی خودکار بسیار موفق است. این سامانه‌ها (سیستم‌ها) به حدی پیشرفته هستند که می‌توانند به تنهایی وظیفه‌های پیچیده‌ای مثل تحلیل تصویر و حتی بازی‌های ویدئویی را انجام دهند.

۷

● چگونه ماشین‌ها یاد می‌گیرند؟ فرایند آموزش

زمانی که یک سامانه یادگیری ماشینی ساخته می‌شود، باید از طریق فرایندی به نام «آموزش»، آموزش ببیند. در این مرحله ماشین داده‌های زیادی دریافت می‌کند و می‌کوشد از آن‌ها الگوها را یاد بگیرد. به این فرایند «آموزش مدل» گفته می‌شود. هر چه داده‌های بیشتری به سامانه داده شود، ماشین بهتر می‌تواند وظایف خود را انجام دهد. برای مثال، اگر هدف آموزش ماشینی است که بتواند تصاویر حیوانات را تشخیص دهد، هرچه تصاویر بیشتری از گربه‌ها، سگ‌ها و دیگر حیوانات به آن داده شود، عملکرد ماشین دقیق‌تر خواهد شد.

۸

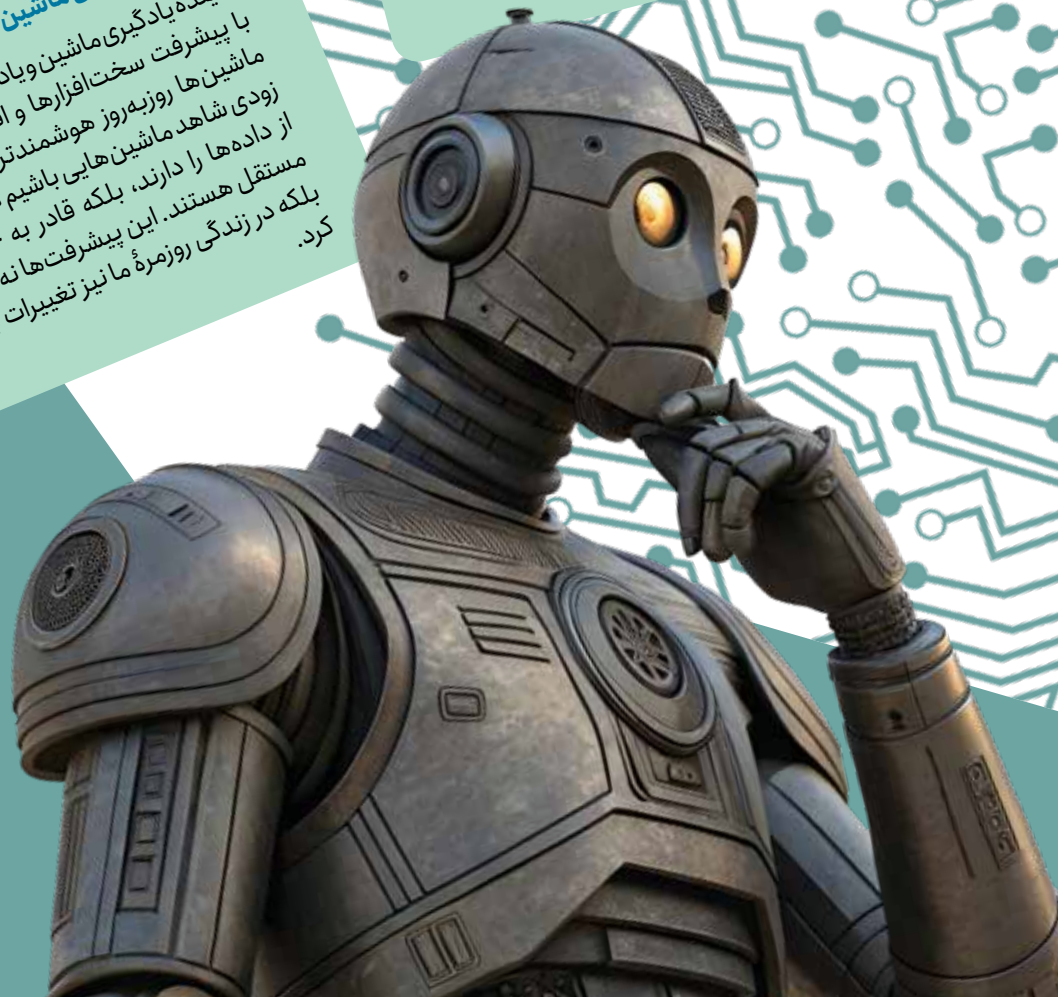
● کاربردهای یادگیری ماشین: از ترجمه تا تشخیص بیماری

یادگیری ماشینی در بسیاری از زمینه‌ها کاربرد دارد. از ترجمه زبان‌ها با استفاده از «گوگل ترنسلیت» گرفته تا تشخیص بیماری‌ها با دستگاه‌های پیشرفته پزشکی. این دستگاه‌ها با تحلیل حجم عظیمی از داده‌ها، توانسته‌اند به دقت و سرعت بیشتری دست پیدا کنند و در بسیاری از موارد حتی بهتر از انسان‌ها عمل کنند. یکی دیگر از کاربردهای یادگیری ماشین، سامانه‌های پیشنهاددهنده است؛ مانند آنچه در شبکه‌های اجتماعی یا فروشگاه‌های اینترنتی می‌بینید. این سامانه‌ها بر اساس رفتار کاربران، محتواهای مشابهی را پیشنهاد می‌دهند.

۹

● آینده یادگیری ماشین و یادگیری عمیق

آینده یادگیری ماشین و یادگیری عمیق بسیار روشن است. با پیشرفت سخت‌افزارها و افزایش دسترسی به داده‌ها، ماشین‌ها روزبه‌روز هوشمندتر می‌شوند. ممکن است به زودی شاهد ماشین‌هایی باشیم که نه تنها توانایی یادگیری مستقل هستند. این پیشرفت‌ها نه تنها در حوزه فناوری، بلکه در زندگی روزمره ما نیز تغییرات بزرگی ایجاد خواهند کرد.





پیشنادهایی برای وعده‌های غذایی

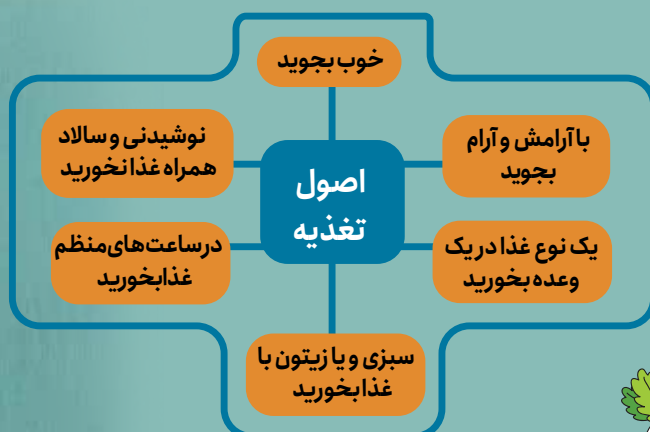
• **غذا:** آبگوشت با نخود، نخود پخته بدون گوشت، شامی نخودچی، فلافل خانگی، آش سبزی، پلوماهیچه، تخم مرغ عسلی، حریره بادام، شیربرنج، شله زرد، حلیم، تاس کباب با به، خورشت به و آلو، خورشت سیب و آلو، کوکوی به، آبگوشت به، خورشت هویج، هویج پلو، کوفته هویج، شامی هویج، خوراک گوشت و هویج، کوفته ریزه، کله گنجشکی، کوکوسبزی، کوفته ریحان، ریحان پلو، خورشت کدو با شیرۀ انگور، خورشت کدو حلوائی، آش انار، سوپ جو با هویج و جعفری، خورشت خلال بادام، کشمش پلو، ماش پلو.

در شماره قبل توضیح دادیم که بر اساس طب ایرانی، برای سالم بودن باید به شش اصل مهم توجه کنیم. در مورد ورزش و خواب مناسب هم چند نکته گفته شد. در این مقاله اصل سوم را شرح می‌دهیم.

اصل سوم: تغذیه

امروزه در مطالعات، ارتباط تغذیه و رژیم غذایی با بیماری‌های مزمن به روشنی نشان داده شده است. تغییر و اصلاح روش تغذیه یک راهبرد مهم جهانی برای پیشگیری از بسیاری از بیماری‌هاست. غذاهای اصلی تمام گروه‌های مزاجی عبارت‌اند از: حبوبات، نان، غلات، مغزها، گوشت‌ها، چربی و شیرینی‌های ملایم (مربا و شیرۀ انگور)، میوه‌ها و سبزی‌ها، شیر و لبنیات.

چند نکته در مورد برخی آداب غذا خوردن



سلامتی

سبک زندگی

طب ایرانی

دکتر زهرا صالحی



حال خوب زندگی



• **تنقلات:** بادام، پسته، فندق، گردو، نخودچی، کشمش، مویز، آرد نخودچی با شکر، آرد جوی بوداده با شکر، نارگیل و شکر، سیب (خشک شده و لواشک)، انجیر خشک.

• **میوه:** سیب، به، گلابی، انار شیرین، انجیر، انگور. خوردن انار سبب تقویت کبد، خوردن به و گلابی شیرین سبب تقویت معده و خوردن سیب سبب تقویت قلب می‌شود.

• **سبزی‌ها:** هویج و زردک، شلغم، کدو، زیتون، ریحان، جعفری، گشنیز، اسفناج، بادرنجبویه.

• **گوشت:** گوسفند، مرغ، کبک، بلدرچین.

• **نان:** نان گندم سبوس دار، برشته و خوب تخمیر شده.

• **برنج:** چند ساعت خیسانده شود، و بعد به صورت آبکش پخته شود. سبزی‌هایی مثل شوید را می‌توان به برنج افزود. برنج در ترکیب با هویج، کشمش و کمی زعفران مفید است.

• **نوشیدنی:** شیر عسل، شیر با شیرۀ انگور، شربت شیرۀ انگور، سکنجبین (به خصوص بعد از غذاهای دیرهضم)، آب سیب، آب هویج، آب انار، شربت گلاب، دمنوش به، دمنوش سیب و...

پرهیزهای غذایی

غذاهای زیر برخی دیرهضم هستند و برخی سودازا (در مبحث‌های بعدی با سودا آشنا می‌شوید). در نتیجه برای حفظ سلامتی این غذاها را کمتر بخورید.

قارچ، سالاد ماکارونی، پاستا، سوسیس، کالباس، پنیر پیتزا، کله‌پاچه، آش رشته، ارده، خرما، سرخ‌کردنی‌ها، شیرینی، بادمجان، گوشت گاو، ترشی، شوری‌ها، میوه‌های کال مثل گوجه سبز، چای پررنگ، عدس، ذرت، نان خمیری و کم سبوس، دم‌پخت و کته.

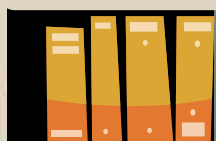


مدیریت زمان



۳. تکلیف خود را به شکل منظم و سرکلاس فهرست کنید

دفترچه یادداشتی داشته باشید که تا پایان سال همراه شما باشد. در این دفتر، در پایان هر جلسه از کلاس، در حد یک بند توضیح بدهید امروز معلم شما چه بخشی از کتاب یا چه موضوعی را درس داد و تکلیف شما برای جلسه بعد چیست. توجه داشته باشید که هر یادداشت روزانه، تاریخ و روز هفته را در ابتدای خود داشته باشد؛ چیزی شبیه این رعایت این روش در صرفه جویی و ذخیره زمان، و در برنامه ریزی و مدیریت زمان نقش بسیار مؤثری ایفا می کند. وقتی هر جلسه یک دقیقه وقت بگذارید و همان جا در کلاس بنویسید درس کلاس چه بود و تکلیف جلسه آینده شما چیست، هم احتمال فراموش کردن تکلیف از بین می رود، هم نیاز به گذاشتن زمان برای پیگیری تکلیف از دوستانتان حذف می شود و هم شرایط شب امتحانی پیش نمی آید که هفته بعد، شب هر درس، تازه باخبر بشوید یا یادتان بیاید برای فردا تکلیفی داشته اید و این شما را درگیر اضطراب و کلافگی زمان کم و کارهای متعدد کند!



۱. زمان را روزانه مدیریت کنید

نوشتن برنامه به شکل روزانه، بر سرعت و کیفیت عملکرد می افزاید. این شیوه اولین و آسان ترین سبک برنامه ریزی مدیریت زمان و به انجام رساندن کارهای تعریف شده در یک روز است. الف) برای این سبک از برنامه ریزی، اول باید فهرست کار تهیه کنید؛ فهرستی از کارهایی که در همان روز باید انجام شوند. ب) فقط کارهای مهم باید ثبت شوند. توجه کنید، فهرست شما فقط باید شامل کارهای مهمی باشد که حتماً در این روز باید انجام گیرند. نوشتن کارهای روزمره و عادی لازم نیست. به این ترتیب از طولانی شدن فهرست کاریک روزه جلوگیری می کنید. ج) این فهرست باید جلوی چشمتان باشد و به اصطلاح باید دم دستتان باشد. یعنی در معرض دید شما باشد؛ حالا یا روی میزتان چسبانده باشید، یا مقابل میز به دیوار نصب کرده باشید. دیدن مداوم کارهایی که امروز باید به انجام برسانید، احتمال به انجام رساندن آن ها و فراموش نکردنشان را بسیار زیاد می کند.



۲. وسایل مدرسه را از شب قبل آماده کنید

از جمله مشکلات به تأخیر انداختن کارها، تلخی اضطرابی است که در لحظه حساس و زمانی که وقتی نمانده، به شما وارد می شود. عموماً این اضطراب باعث کم شدن تمرکز و پرت شدن حواس می شود. بارها پیش می آید تکلیفی که امروز باید به مدرسه ببرید، به خاطر خواب ماندن یا عجله زیاد، جا می ماند و در مدرسه باعث دردسر شما می شود! برای مدیریت این بخش، شب قبل تا پیش از خواب، به برنامه فردا سر بزنید و وسایل مورد نیاز روز بعد را در کیف خود قرار دهید. اگر لباس شما به اتو یا کفش شما به واکس زدن نیاز دارد، همه کارها را شب قبل انجام دهید، تا صبح روز بعد حس خوب حاضر و آماده بودن داشته باشید. نبود هیچ فشاری را چنان تجربه می کنید که دلتان می خواهد همیشه به این روش پایبند بمانید.

شنبه ۱۴ آذر	
معلم درس دوم را که درباره هدف بعثت انبیا بود ارائه داد.	زنگ اول: دین و زندگی
تکلیف: دبیر از ما خواست برای جلسه آینده متن درس دوم را به طور کامل بخوانیم و اگر قسمتی برآیمان سنگین و نامفهوم بود، از ایشان بپرسیم.	
معلم بخشی از درس سوم را تدریس کرد. ما با فرمول ها و معادله ها آشنا شدیم.	زنگ دوم: ریاضی
تکلیف: یک صفحه تمرین و سؤال هایی به ما داده شد که تا جلسه آینده باید پاسخ آن ها را به معلم تحویل دهیم.	
معلم در این کلاس درس چهارم را تدریس کرد. تکلیف: باید غزلی را که در این درس بود حفظ شویم و جلسه آینده در کلاس آن را از حفظ بخوانیم.	زنگ سوم: ادبیات



۶. سخت‌ترین یا دوست‌نداشتنی‌ترین درس یا تکلیف مدرسه را اول از همه انجام بدهید

به شکل طبیعی آدم‌ها دوست دارند به سمت کاری بروند که دوستش دارند و با انجام آن لذت می‌برند. اما تکلیف‌های درسی از این دسته نیستند. بهترین روش توصیه شده برای دوری از کلافگی لحظه‌های آخر، انجام سخت‌ترین کار برای ما به عنوان اولین کار برای ماست. یعنی اگر از سه درس تعریف شده برای امروز، شما درس سخت‌تری را که به آن علاقه هم ندارید، به آخر کار مؤکول کرده‌اید، از همین امروز و با آموختن این روش، سبک برنامه‌ریزی خود را تغییر دهید. درس آخر را اول بخوانید و به آرامش خیال دست پیدا کنید. انجام کار سخت و کنار گذاشتن آن به آدم آرامشی منتقل می‌کند که بقیه کارها را به سادگی و راحتی به انجام می‌رساند.

۷. یک هم‌گروهی برای خود پیدا کنید

از بین هم‌کلاسی‌ها، با یکی از آن‌ها که بیشتر با او تفاهم و حس آرامش دارید، یا کسی است که در درس خواندن جدیت دارد و فرد منظمی است، گروه تشکیل دهید و از او بخواهید شما را برای انجام منظم کارها و تکلیف‌هایتان همراهی کند. از شما پیگیری شود و شما به نوعی به او گزارش دهید که آیا در وقت مقرر به کارهایتان رسیدگی کرده‌اید یا خیر. این روش هم بسیار در ذخیره زمان مؤثر است. بسیاری از ابهام‌ها و سؤال‌هایی که به دلیل تمرکز نداشتن یا حواس‌پرتی در کلاس فراموشان شده است، با یک پیگیری ساده با دوستان شناسایی و در فهرست کارها قرار می‌گیرد. این موضوع باعث می‌شود که از اضطراب اینکه نکند چیزی یا موردی را فراموش کرده باشید هم در امان می‌مانید.

۸. از والدین خود یا خواهر و برادر بزرگ‌تر خود کمک بگیرید

گاهی مشورت با فرد بزرگ‌تری که در مدیریت زمان به شما کمک کند هم می‌تواند بسیار مفید باشد. مثلاً از مادر بخواهید که هر یک ساعت وضعیت درس خواندن شما را پیگیری کند. این‌گونه چون می‌دانید یک ساعت بعد باید پاسخ‌گو باشید، اراده شما برای اینکه از عوامل حواس‌پرتی فاصله بگیرید بیشتر می‌شود و می‌کوشید سریع‌تر کارهایتان را به پایان برسانید. بررسی گزارش انجام کارهایتان در یک شبانه‌روز توسط ایشان هم باز به شما برای جدیت در انجام کارها و تکلیف‌ها کمک خوبی می‌کند. پس اگر فعالانه برنامه خود را در اختیار یکی از بزرگ‌ترهای خود قرار دهید و از ایشان درخواست کنید که حواستش به مدیریت زمان شما باشد، در موفقیت شما بسیار مؤثر خواهد بود.

۱۴. تکلیف‌های ثبت شده را بر مبنای اولویت انجام زمان بندی کنید

با انجام دستورالعمل یک، فهرستی از تکلیف‌های روزانه و هفتگی را مقابل خود دارید و از این طریق فرصت و قدرت اولویت‌بندی کارها را برای به انجام رساندنشان در وقت مناسب و به شکل معقول و منطقی پیدا می‌کنید. خود اولویت‌بندی درست هم به آموزش نیاز دارد که در ادامه می‌آید. اما همین که در یک نگاه ببینید چه کارهایی در انجام تکلیف و درس‌های شما هست که باید به آن‌ها رسیدگی شود، کمک می‌کند بدون هول‌شدن و مضطرب‌شدن، بر اساس زمان تحویل تکلیف، کارها را به ترتیب و با برنامه به انجام برسانید.

۵. درس‌ها و تکلیف هر روز را همان روز بررسی کنید

تکلیف‌ها و درس‌هایی را که لازم است مرور کنید و بخوانید، برای هفته بعد شب روزی که باید در کلاس بعدی حاضر شوید، نگذارید. بلکه همیشه تا حد ممکن، و البته نه تمام و کمال، درس آن روز را همان روز در خانه مرور کنید و بخشی از تکلیف‌ها را به انجام برسانید. به این شکل برای شبی که فردای آن امتحان یا ارائه دارید، زمان و فرصت بیشتری دارید و بدون درگیر شدن با اضطراب کمبود زمان، به مرور و تکرار بخشی از کاری که باقی مانده می‌پردازید.

قطار عادت‌ها
چطور عادت‌های خوب خود را تقویت
کنیم و عادت‌های بد را ترک
#تلنگری برای رشد





پاییز ۱۳۴۸

داستان تقویم

نسیم اسدپور

آفتاب بی‌رمق پاییزی از پنجره‌های رنگارنگ اتاق می‌گذرد و می‌نشیند روی فرش. نقش هشت ضلعی‌های رنگی رنگی پنجره می‌افتد روی شکم گوهرخانم. یک هفته‌ای است که شکم گوهر برآمده شده است.

این سومین بار است که بار شیشه کنار قلبش جا گرفته است. قلبی که مثل همان شیشه از دو سقط قبلی سخت شکننده شده است! به همین خاطر است که دیگر نه گوهر و نه **مرتضی** تحمل سقط فرزند سومشان را ندارند. گوهر دست می‌کشد روی شکمش و قربان صدقه فرزندش می‌رود. دست چپش را به کمر می‌گیرد و آرام از سر جایش بلند می‌شود. می‌رود به سمت تقویم ساده‌ای که روی دیوار کنار پنجره نصب شده است. نگاهی به برگ‌های پاییزی درخت وسط حیاط می‌اندازد که با کوچک‌ترین نسیم پاییز روی زمین می‌افتند. نکند فرزند او هم مثل این برگ‌ها تحمل هیچ نسیمی را نداشته باشد و بهار را نبیند؟! خودکار روی طاقچه را برمی‌دارد و روی تقویم را خط می‌زند. «۲۳ آذر» خط می‌خورد. لبخند مرتضی که سینی چای به دست وارد اتاق شده، با دیدن گوهر و ۲۳ آذری که خط خورده است، از روی صورتش محو می‌شود!

- خانم جان، گوهر خانم، دوباره که اومدی سراغ این تقویم!

- مرتضی چیزی تا آخر زمستون نمونده، خدا رو شکر هنوزم پسر می‌شکمه.

- خب خدا رو شکر. بقیه رو هم بسپار به خدا. تا حالا برامون نگهش داشته، بعد اینم نگه می‌داره. نگران نباش! بعدش، زرنگ خانم از کجا می‌دونی پسره؟! - حس می‌کنم مرتضی! حسش می‌کنم. نذر کردم اگه این بارم مثل دو بار قبلی از دستم نره و بمونه، اسمش رو می‌ذارم حسین. مرتضی فکر کنم وسطای ماه محرم به دنیا بیاد.

- چقدر بهت می‌گم این عددها رو خط نزن! همین باعث می‌شه انتظار برات سخت‌تر بشه. گوش نمی‌کنی که!

- حالا بگو، دوست داری اسمش رو بذاریم حسین؟

مرتضی قند را به دهان گوهر می‌گذارد و چای استکان باریک را به دستش می‌دهد. لبخندی که محو شده بود دوباره برمی‌گردد روی صورتش.

- معلومه، از خدایه. چی از این بهتر؟! البته اگه حدس سرکار عالی درست باشه و بچه مون پسر باشه! صدای خنده می‌پیچد در خانه.

زمستان ۱۳۷۸

دانه‌های برف دانه‌دانه به پنجره می‌خورند و آب می‌شوند. برف آب‌شده قطره‌قطره سر می‌خورد روی پنجره‌های رنگارنگ. هر قطره یک رنگ می‌شود و می‌چکد روی برف به زمین نشسته زیر پنجره.

گوهر زیر کرسی وسط اتاق نشسته است. به تقویم که روی کرسی است نگاه می‌کند. آن را ورق می‌زند. روی یک تاریخ را خط می‌کشد. مرتضی که یک نگاهش به گوهر است و نیم‌نگاهش به تلویزیون، اخمی به ابروان پرپشتش می‌اندازد.

- گوهرم! خانمم! این طوری که تقویم رو ورق می‌زنی زمان زودتر می‌گذره؟! به خدا که نه، دیرتر هم می‌گذره!

- چه کار کنم مرد؟! دلم خوشه به همین. می‌دونی چند وقت شده **حسین**...

حرفش را می‌خورد. می‌زند زیر گریه.

- این طوری نگو گوهرم! حسین که هیچ، خدا هم قهرش می‌یاد! برمی‌گردد. قرار باشه برگرده، خودش برمی‌گردد. نیازی نیست به خط زدن عددها و خط خطی کردن تقویم. گوهر تقویم را نگاه می‌کند. از زیر کرسی بلند می‌شود، می‌رود کنار همان پنجره‌های رنگی رنگی. پنجره‌های رنگی که هر چند دیگر از مُد افتاده‌اند، اما باز هم نور را که عبور می‌دهند، رنگین‌کمان می‌اندازند روی نقش‌های فرش. می‌رود کنار همان پنجره‌های از مُد افتاده. می‌رود و خیره می‌شود به شاخه‌های خم شده از برف. سکوت خانه را پُر می‌کند.

زمستان ۱۳۹۲

می‌رود به سمت پنجره. همان پنجره‌های رنگارنگی که حالا چندانایی از آن‌ها ترک خورده‌اند. دستان چروکش را می‌کشد روی ترک‌های پنجره.

- آقا مرتضی، با چسب و کاغذ ترک‌ها رو بپوشون که سر سرمای زمستون سوز نیاد تو خونه.

صدای مرتضی از توی اتاق به گوش می‌رسد.

- باشه حاج خانم. شما دست نزن خودم درستش می‌کنم.

گوهر به سمت طاقچه می‌رود، مثل همه روزهای دیگر. تقویم را برمی‌دارد، مثل همه روزهای دیگر. روی عددی که تاریخ را نشان می‌دهد خط می‌زند، مثل همه روزهای دیگر! «۱۵ بهمن» خط می‌خورد. مثل همه ۱۵ بهمن‌های سال‌های قبل.

از پشت شیشه‌های رنگی به حیاط نگاه می‌کند و مرتضی به او. او به حسین فکر می‌کند و مرتضی به او. دلش می‌خواهد برود جلو و دستش را بگذارد روی شانه‌های گوهر که تکان می‌خورد و بالا و پایین می‌شود. بگوید «باز هم که تقویم! باز هم که عددها خط خورده». اما جلو نمی‌رود. نمی‌گوید که دیگر تقویم را خط نزن. نمی‌گوید که کار را برای خودت سخت نکن. می‌داند تقویم‌های خط خورده سال‌هاست که تنها دلخوشی‌های گوهر هستند!

پاییز ۱۳۹۶

مرتضی لم داده بود روی تختی که کنارها گذاشته بود. صدای تلویزیون بلند بود و پیاده‌روی اربعین را نشان می‌داد. آرام از گوشه چشمش چروک افتاده مرتضی اشک جاری شده بود و خودش را رسانده بود به محاسن کم پشت و سفیدش. تازه از کربلا برگشته بود؛ از زیارت اربعین. زودتر رفته بود و زودتر برگشته بود تا جارا برای زائری دیگر باز کند.

صدای تلفن بلند شد.

- الو بفرمایید؟

- سلام حاج آقا

- سلام جانم. بفرما پسرم.

- حاج آقا مرتضی حیدری؟

- بله خودمم.

- حاج آقا منم، حمید کرمانی.

- حمید کرمانی؟! شرمنده پسرم به جانیاوردم!

- حاج آقا حمیدم، از معراج شهدا.

- سلام حمید جان، خوبی بابا؟

- الحمدلله، شما خوبید حاج آقا؟

- منم خوبم، یاد ما کردی حمید جان!

- اختیار دارید حاج آقا، چند باری اومدم دم خونه تون تشریف نداشتید.

- بله نبودم، نایب‌الزیاره بودم کربلا.

- قبول باشه حاج آقا، حاج آقا معلومه هنوز برنگشته حاجت‌روا شدید! حسین آقا تون از شلمچه برگشته! پیکرشون تازه تفحص شده. هنوز نیاوردن تهران، ولی...

ادامه صدا را نشنید. دستش لرزید و گوش افتاد. صدا را نشنید و دست به دیوار گرفت. دوست داشت داد بزند. فریاد بزند. به گوهر بگوید که بالاخره حسین از سفر برگشت. بگوید بالاخره چشم‌انتظاری‌هایش تمام شده. بالاخره وقت دایره کشیدن دور عددی که تاریخ امروز را نشان می‌دهد، رسیده. اما داد نزد، فریاد نزد، اشک ریخت.

با زحمت بلند شد. ایستاد کنار طاقچه. زل زد به تقویم. روی تاریخ روز را دایره کشید. با همان دستان لرزان، عکس گوهر را که حالا روبان سیاهی گوشه‌اش خورده بود، برداشت. عکس را در آغوش گرفت. باید به گوهر می‌گفت که حسین از سفر برگشته. صدای حق مرتضی خانه را پُر کرد.

پاییز ۱۳۹۵

آسمان ابری و گرفته است. اربعین حسینی است. از پشت همین پنجره‌های «یو پی وی سی» آسمان ابری دیده می‌شود. دو سال پیش بود که مرتضی خانه را بازسازی کرد. باید گوهر روحیه‌اش عوض می‌شد. باید دل می‌کند از خط‌زدن عددهای تقویم. برای همین خانه را بازسازی کرد. پنجره‌های رنگارنگ را گذاشت توی انباری و به جای آن‌ها پنجره‌های جدید گذاشت.

هر چند خانه بازسازی شده بود، اما روحیه گوهر هرگز عوض نشد! در تمام دو سال گذشته، همچنان روزهای تقویم خط خورده می‌شدند و تقویم‌ها خط‌خطی.



پا توق دهه هشتادیا

تا حالا این سؤال تو ذهنت ایجاد شده که چرا ما خواب می بینیم؟! دیدی گاهی وقتا گذشته، حال یا آینده رو تو خواب می بینی؟! یا حتی برات پیش اومده صحنه ای از زندگیت برات تکراری باشه؟ یهو یگی: «ع! من اینجا رودیده بودم! آیا خواب ها واقعی هستند؟! یا توهم و خیال اند؟!»

یا مثلاً به احساساتی که همه ما داریم فکر کردی؟! غم؟ خوش حالی؟ فشار عصبی؟ اضطراب؟! آیا حیوانات هم این احساسات رو درک می کنن؟! به خاطره چیه که ما دچار این حسا می شیم؟! تغییرات هورمونی؟! اینا رو بی خیال، به دنیای موازی فکر کردید؟ اگه یه عالمی به جز عالمی ک ما هستیم وجود داشته باشه چی؟! آیا چشم ما همه موجودات عالم رو می بینه؟!

خیلی ها هم معتقدند... روح وجود نداره و تمام حالت های انسان ناشی از دستورات عقله. درسته به نظرتون؟! انسان فقط خلق شده زندگی کنه، بعد بمیره؟! از کجا اومدم؟! فقط از رحم مادر؟! برای چی اومدم؟! برای زندگی... زندگی چی هست؟ کجا برم؟! به بی نهایت؟! دقیقاً تو این راه قراره باهم به تک تک این سؤالا جواب بدیم. قراره باهم برسیم به بی نهایت! بی نهایت؟ بی نهایت مگه مقصد داره؟! آره جانم، ما مسافر سفر بی نهایتیم. محکم بشین دلاور که کلی کار داریم!

راستی تو این مسیر می تونی برنده جایزه های ارزنده ای هم بشی؛ از جمله رایانک (تبلت)، گوشی تلفن همراه، زیارت مشهد و حرم امام رضا (ع) و.... این رمزینه (بارکد) و پویش (اسکن) کن که وقت زیادی نداریم:

<https://bn.javanan.org/accountdobido۳/dobido۳/>

پیام حضرت آقا: «نخبگان عزیز خودشان از خودشان مراقبت کنند؛ از خودتان مراقبت کنید. یکی از عزیزان اشاره کردند که جنگ است و در جنگ، هم شهید داریم، هم جانباز داریم. راست می‌گویند؛ جنگ است. از ترور جسمی خطرناک‌تر، ترور مغزی و فکری است. گاهی دانشمندان ما را ترور کردند، شهیدشان کردند، اما از آن بدتر و تلخ‌تر این است که دانشمند ما را اسیر کنند؛ دانشمند ما اسیر نباید بشود.»

منبع: بیانات در دیدار نخبگان جوان علمی ۱۳۹۶/۷/۲۶



اینم بد نیست بگم مفتی مفتی مشهد و گوشی و رایانک (تبلت) و پاروک (اسکوتر) و... برنده شی نع؟! هیچی نباشه اینا هست. توجه نسل زد را به این بند جلب می‌کنم: نسل زد؟ چرا نسل زد؟! چرا ایگرگ نه؟! واقعاً جای سؤاله و هیچ وقت دنبالش نرفتیم! امممم، شاید به خاطره اینکه ماها خیلی ضد و نقیضیم بانسلای دیگه خیلی فرق می‌کنیم!... یا شایدم حرف حرف خودمو نه و هر حرفی ضد ما درست نیست!

یا شایدم ما خیلی حالیمونه یا حتی ممکنه دلیل علمی داشته باشه.

اوه، سرم درد گرفت! اصلاً به من چه! برید این دوره رو شرکت کنید بفهمید. بعد یکی ازتون سؤال پرسید هاج واج نگاش نکنین والا.

جسارت نمی‌کنم شما استادی، ولی بعد از تموم شدن این دوره استادتر می‌شید.

یه پویش (اسکن) به ما نمی‌رسه استاد؟

<https://borhan.javanan.org/page/zed>



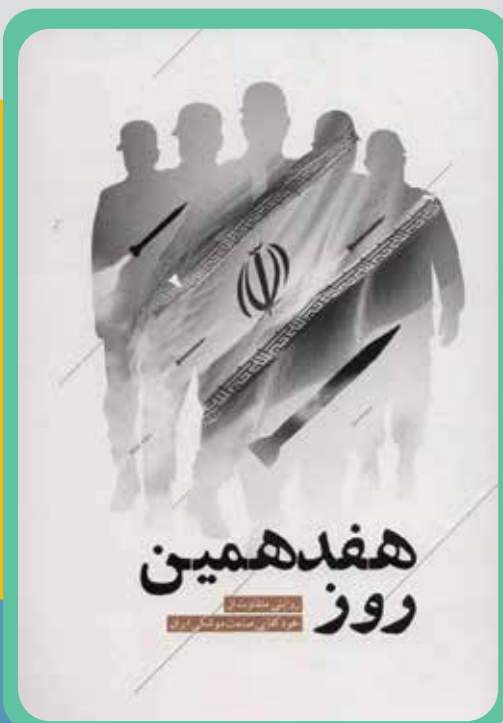
هفدهمین روز

الهام رخشنده دوست

وعدۀ صادق چه شبی بود؟!

وسط خیابان ایستاده بودم و از بالای سرم نورهای سفید در حال گذر بودند. متعجب و انگشت به دهان، به آسمان نگاه می کردم که پیام دوستم در صفحۀ گوشی ام روشن شد. «ایران زد!» چند تاشکلک (ایموجی) که توی چشم هایش اشک حلقه زده بود، کنار متنش گذاشته بود. چه شور و هیجانی مرا فرا گرفت! آن قدر مشغوف بودم که حواسم به خودروهای عبوری نبود و با شتاب به سمت شیرینی فروشی می دویدم. مابه دست نشانده مستکبر عالم، از خاک ایران موشک های دوربرد شلیک کرده ایم و این دستاوردی بی نظیر بود. حتماً برای ساخت آنها مرارت هایی کشیده شده است. دوست داشتم دست تک تک سازندگان موشک ها را ببوسم و برایشان سر تعظیم فرود آورم.

صبح روز بعد به دنبال کتابی گشتم که در صفحۀ های کمی، سختی ها و چالش های پروژه موشک سازی را برایم مستندوار روایت کند. به کتاب «هفدهمین روز»، نوشته مؤسسۀ رویش رسانه رسیدم که ناشر آن نشر شهید کاظمی است. این کتاب مجموعه ای از خاطرات فعالان عرصۀ تسلیحات نظامی و سازندگان موشک است که در تلاش اند مخاطبان را با رشادت های نظامیان و سختی های این کار آشنا کنند. کتاب قصد دارد خواننده را در جریان مرحله های رشد و پیشرفت صنعت موشکی ایران قرار دهد تا بهتر از اهمیت داشتن این دستاورد مطلع شود. کتاب را تهیه کن تا شما هم سختی و تلاش سازندگان این سلاح را درک کنی.



اگر که کتاب را خواندی، برایمان فیلم معرفی آن را بفرست به نشانی پیام رسان شاد [@roshd_javan](mailto:roshd_javan) یا رایانامۀ barresiasar@roshdmag.ir. منتظران هستیم. دوستان شما نیز از کتاب های دارای نشان رشد یا تأییدۀ آموزش و پرورش در وبگاه (سایت)

samanketab.roshd.ir

فیلم معرفی کتاب تهیه و برایمان ارسال می کنند. ما آن ها را در کانال [@roshd_javan](https://t.me/roshd_javan) پیام رسان شاد قرار می دهیم تا همه فرزندان ایران زمین ببینند.



توصیه می‌کنیم این فیلم را حتماً ببینید هم
طنز است هم حال خوب کودکی و نوجوانی در آن
جریان دارد.

قرارمان نشه باغ کیانوش؟
#معرفی فیلم



ماجرای رمان «باغ کیانوش» در زمان جنگ
تحمیلی در روستایی از توابع شهر همدان
اتفاق می‌افتد. حمزه و عباس تصمیم
می‌گیرند، روز جشن ازدواج پسر کیانوش
به باغ او دستبرد بزنند. این ماجرا با سقوط
یک هواپیمای بمب افکن عراقی نزدیک باغ
هم‌زمان می‌شود. سقوط هواپیما و ورود
خلبان آن به باغ کیانوش ماجراهای جالبی
رقم می‌زند.

ماجرای این‌جا شروع می‌شود که بچه‌ها
می‌خواهند برای چیدن موز به باغ کیانوش
بروند و تصویری که از موز و درخت موز دارند
صحنه‌های خنده‌داری را به تصویر کشیده.
با کلی چالش وارد باغ کیانوش می‌شوند که
یکباره کیانوش سر می‌رسد و هنوز او دست از
سرشان برنداشته که یک‌دفعه یک هواپیمای
عراقی سقوط می‌کند و...



انگلستان



انگلستان



انگلستان



انگلستان



کاناڈا



فرانسہ



امریکا



ہلند



مکزیک



انگلستان



پاکستان

سمت در س

کدام
طرفی؟



انگلستان



انگلستان



امریکا



انگلستان



کرہ جنوبی



کرہ جنوبی



کرہ جنوبی



کرہ جنوبی



پاکستان



ایرلند



انگلستان



یمن



آمریکا



آمریکا



هلند



آلمان



انگلستان



استرالیا



اندونزی



فرانسه



هند



چین



استرالیا

تاریخ



فرانسه



کره جنوبی



کره جنوبی



کره جنوبی



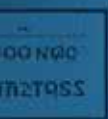
کره جنوبی



فرانسه



فرانسه



معصومه جواهری

خانه شماره ۳۳ خیابان جرج پاتن

- چای یا قهوه؟

- سلام آقای شارو.

- سلام و احوال پرسی را که از پشت تلفن کردیم. نگفتی چای یا قهوه؟

- هیچ کدام. همین الان چای خوردم.

- این طور نمی شه. درسته شما ایرونی ها ما جهودها رو خسیس می دونید، اما به اندازه یه فنجان قهوه سخاوت داریم.

صدای خنده شارو در هوا می پیچد و دخترک با ترس یک فنجان قهوه کنار من روی میز عسلی می گذارد و می رود. مج دست هایش پر از رد تیغ دلمه بسته بود و زیر چشمانش گود رفته بود. فوراً از من چشم برمی گیرد و در تاریکی راهرو محو می شود.

در شماره قبل ماجرای مواجه شدن حسام و شارو را خواندیم. نقطه های تاریکی در زندگی حسام وجود دارد که شاید مسببش شارو باشد. داستان شماره های قبل را می توانی از طریق رمزینه بخوانی.

بلند ولحن خشنی می‌گوید: «یامین! آقا روبیر بالا هر چیزی که لازم داشت برداره.»

جوری حرف می‌زند انگار دارایی‌های خودش را دارد بذل و بخشش می‌کند. ما چقدر بدبخت شده بودیم که باید برای گرفتن اموال خودمان از این عوضی اجازه می‌گرفتیم. با صدایی رسا می‌گویم: «من به جز جعبه‌های شخصی و خانوادگی مون چیز دیگه‌ای نمی‌خوام.»

ترجیح داد حرف مرا نشنیده بگیرد. صدای تلفن همراهم در فضا می‌پیچد. وکیل خرفتم است. اولین بار است که از دیدن نامش روی صفحه تلفن خوش حال می‌شوم. قطعاً برای خانه مشتری پیدا شده. از روی مبل بلند می‌شوم و به دیوار راهرو تکیه می‌زنم.

- الو... خوش خبر باشی!

- سلام حسام. نه خبر خوبی ندارم. هیچ‌کس اون خونه رو با قیمت پیشنهادی تو نمی‌خواد. دولت هم حتی اون رو در مزایده نذاشته. از اون طرف هم مهلت وثیقه بانکی شهرزاد تمام شده. خواستم بهت بگم تا ۱۳ اکتبر وقت داری که فکرات رو جمع و جور کنی، والا به دردسر می‌افتی پسر.

- پس من توی نفهم رو برای چی استخدام کردم؟!

- الووو... الو...

صدای بوق ممتد و وکیلی که دیگر پشت خط نیست.

سر می‌چرخانم. یامین باز در تاریکی محوشده و از شارو هم یک سایه بلند روی دیوار اتاق نشیمن نمایان است.

- به دردسر افتادی پسر... بهت گفتم روی پیشنهاد من فکر کن. تنها خریدار این خونه منم.

قید اتاق زیرشیروانی را می‌زنم و در را محکم پشت سرم به هم می‌کوبم. یک نفس پله‌ها را تا در خروجی ساختمان پایین می‌روم. تنم مثل کوره داغ است. با همان زاکم تا نیمه‌های شب خیابان‌های سنگ‌فرش شده شهر را پشت سر می‌گذارم.

ادامه دارد...

سر می‌چرخانم و تابلوی رنگ روغن زیبایی از روستای ماسوله روی دیوار مرا می‌خکوب می‌کند.

- این تابلو رومه لقا کشیده؟!

- هدیه تولدم بود. مادرت می‌دونست من عاشق باغی پرتقال و خونه‌های روستایی زیبای گیلانم. سال ۱۳۵۱ که با جهانگیر آموزگار برای تعطیلات نوروز به ایران اومدم، یه ویلای زیبا تو رامسر اجاره کردیم. روز آخر جهانگیر سند اون ویلا رو به عنوان دستخوش کارهایی که تو نیویورک براش انجام داده بودم، بهم هدیه داد. حیف که سال‌هاست مصادره شده....

دست‌هایش رابه هم می‌فشارد و با حرص ادامه می‌دهد.

- ازتون پشش می‌گیرم.

- دستخوش چه کاری بود؟

- جمشید تازه وزیر دارایی شده بود. یه زن دورگه یهودی - آلمانی داشت که با امیسا دختر خاله می‌شد. من و امیسا تازه ازدواج کرده بودیم و همین آشنایی باعث شد خیلی از کارهاشون رو اینجا به من بسپارند. ایرج هم از همون روزهای اول تو مهمونی‌ها و جلسه‌های شب شعر گوته حضور داشت. یه جوجه مهندس اتوکشیده که به عشق دیدن دختر جمشید در جلسه‌ها حاضر می‌شد. اما بعدها روی هوش و حافظه اون بیخودی حساب باز کردیم.

- پدرم هیچ وقت در مورد دختر جمشید حرفی نزد.

- پدرت در مورد خیلی از مسائل به تو حرف نزده. اون با افکار پوسیده مذهبی که مَلاها تو مخش کرده بودن همه‌تون رو بدبخت کرد.

خودم را درون مبل جمع می‌کنم و در افکار پریشانم غرق می‌شوم. تابلوی نقاشی با امضای مادرم روی دیوار مرا صدا می‌زد. کلی سؤال توی سرم تلمبار شده است. یامین دوباره در قاب در ظاهر می‌شود.

شارو پشت پنجره ایستاده بود و پُک محکمی به سیگار برگش می‌زد. بدون آنکه به من یا یامین نگاه کند با صدای



صدای پای آب

آبشار نیاگارا

آبشار نیاگارا با اینکه فقط ۵۱ متر ارتفاع دارد و مرتفع‌ترین آبشار دنیا نیست، اما به طور قطع می‌توان از آن به عنوان معروف‌ترین آبشار جهان یاد کرد. این آبشار که در «اونتاریو» در کشور کانادا و نیویورک در کشور آمریکا قرار گرفته، یکی از خارق‌العاده‌ترین آبشارهای دنیاست. هر سال حدود ۱۲ میلیون گردشگر را به خود جذب می‌کند و گردشگران می‌توانند با قایق، بالگرد (هلیکوپتر) و یا پای پیاده، از نماهای متفاوتی آن راتماشاکنند.

آبشار آنجل

آبشار آنجل در ونزوئلا، ۹۷۹ متر ارتفاع دارد. ارتفاعش قابل مقایسه با آبشاری مثل نیاگارا نیست. بلندترین آبشار دنیاست و هر ساله میزبان حدود یک میلیون گردشگر است. به عقیده بعضی از گردشگران زیباترین آبشار دنیاست و به عنوان یکی از معروف‌ترین جاذبه‌های گردشگری دنیا شناخته می‌شود.

آبشار ویکتوریا

این آبشار که در کشور زیمبابوه در آفریقا قرار گرفته است، ۱۰۸ متر ارتفاع دارد. محلی‌ها آن را به نام آبشار موسی اوآ تونیا می‌شناسند و خاص‌ترین و معروف‌ترین آبشار آفریقایی است. با اینکه نه بلندترین و نه حجیم‌ترین آبشار دنیاست، اما به عنوان یکی از بزرگ‌ترین آبشارهای دنیا شناخته می‌شود. می‌پرسید چرا؟

این را خودتان پاسخ دهید و برای ما هم ارسال کنید.

یکی از جذابیت‌های این آبشار وسیع، شگفت‌انگیز و خارق‌العاده این است که معمولاً در آب‌هایی که از آن افشان می‌شوند، رنگین کمان‌های بسیار زیبایی به چشم می‌خورد و همین موضوع باعث می‌شود که خاص‌تر به نظر برسد. آبشار ویکتوریا به قدری محبوب است که هر سال تقریباً ۲/۵ میلیون گردشگر از آن بازدید می‌کنند که اصلاً عدد کمی نیست.



آب نماد پاکی و پاکیزگی است. اسلام دستورات جالبی برای تمیز بودن داره. نجس، پاك، آب بکشم؟ آب نکشم؟ حتماً قیلم را ببین.

طنزه ولی مطلب رومی رسونه

#احکام



آبشار نشترود

آبشار نشترود از آبشارهای مرتفع نزدیک تهران است. در منطقه نشترود کرج قرار گرفته است و با ارتفاع ۱۱۰ متر، آن را جزو بلندترین آبشارهای ایران می‌دانند. بهترین فصل برای بازدید از این آبشار مرتفع، بهار و تابستان است. این آبشار از میان صخره‌های بلند و پوشیده از گیاهان به پایین می‌ریزد و در دره‌ای سرسبز و خنک واقع شده است. آبشار نشترود در فصل بهار و تابستان به پرآب‌ترین حالت خود می‌رسد و منظره‌ای بسیار دیدنی و چشم‌نواز را خلق می‌کند. در اطراف این آبشار، درختان بلند و سر به فلک کشیده، فضایی دلنشین و آرامش‌بخش را برای گردشگران فراهم کرده‌اند.

آبشار لاتون

آبشار دیگری که جزو بلندترین آبشارهای ایران محسوب می‌شود، آبشار لاتون در ۱۵ کیلومتری جنوب آستارا است. این آبشار مرتفع، با نام محلی بارز او هم شناخته می‌شود. آبشار لاتون هم به دلیل ارزش زیادی که دارد، جزو میراث طبیعی کشور در فهرست آثار ملی میراث فرهنگی به ثبت رسیده است. بعضی این آبشار را بلندترین آبشار در چهار فصل می‌دانند. ارتفاع آبشار لاتون را ۱۵۵ متر اعلام کرده‌اند. بالای آبشار هم قلعه اسپیناس قرار دارد. آبشار لاتون را درختان آلو، به، گلابی، گردو، فندق، سیب وحشی و آلوچه احاطه کرده‌اند. اطراف آبشار جانورانی چون گرگ، خرس، جوجه تیغی و راکون زندگی می‌کنند.

دیگر آبشارها

از دیگر آبشارهای ایرانی می‌توان به آبشار سرانکوه با بیش از ۱۰۰ متر ارتفاع در جیرفت کرمان، آبشار دره عشق با بیش از ۱۰۰ متر ارتفاع در چهارمحال و بختیاری، آبشار پیران با بیش از ۱۰۰ متر ارتفاع در کرمانشاه، آبشار شوی با بیش از ۱۰۰ متر ارتفاع در دزفول خوزستان، آبشار نوژیان با ارتفاع ۹۰ متر در خرم‌آباد لرستان، آبشار کردی کن یا آبشار تنگ زندان با ارتفاع ۸۰ متر در بروجن چهارمحال و بختیاری اشاره کرد.

آبشار تاف

یا آبشار برنجه، بلندترین آبشار فصلی ایران، در استان لرستان، منطقه شول‌آباد، ۹۷ کیلومتری شهر الیگودرز، نزدیک روستای پیر امام واقع است. این منطقه بافتی کوهستانی دارد و منظره‌های زیبایی در اطراف آن به چشم می‌خورند. آبشار تاف روی کوه برنجه قرار گرفته که ارتفاع آن از سطح دریا ۳۵۰۰ متر است. با توجه به اندازه‌گیری‌های انجام‌شده، ارتفاع آبشار برنجه بین ۵۰۰ تا ۸۰۰ متر است و آبشاری پلکانی محسوب می‌شود که در مجموع سه قسمت دارد.

گفته می‌شود که قدمت این آبشار به چند هزار سال می‌رسد. آب این آبشار معمولاً در فصول تابستان و پاییز کمتر است و تور طبیعت‌گردی به مقصد این آبشار، معمولاً در بهار انجام می‌شود. پس اگر قصد شما از سفر، فقط دیدن آبشار تاف است، این موضوع را در نظر داشته باشید. راستی اطراف آبشار در فصل بهار از لاله‌های واژگون پر می‌شوند و منظره‌ای بسیار زیبا و دیدنی را ایجاد می‌کنند.

آبشار ورور

آبشار ورور در قسمت جنوبی استان کرمان واقع شده است و مرتفع‌ترین آبشار خاورمیانه محسوب می‌شود.

ارتفاع آن به حدود ۱۷۰ متر می‌رسد. این آبشار در میان سلسله کوه‌های بارز و در دامنه قلعه علمشاه قرار دارد که کوه‌هایی استوار و بلند قامت و از نشانه‌های چشمگیر این منطقه از کرمان محسوب می‌شوند. به سبب همین کوهستانی بودن، احتمال دارد رفتن به این منطقه برای افراد عادی با سختی‌هایی همراه باشد. با این حال، زیبایی و بکر بودن منطقه هر طبیعت‌گردی را وسوسه می‌کند از آن دیدن کند. درست است که چند ساعت پیاده‌روی ممکن است شما را خسته کند، ولی وقتی به این آبشار با عظمت برسید و آب زلال و پر قدرتش را ببینید که از دل سنگ‌های سخت، چنین طبیعت زیبایی را پدید آورده است، تمام خستگی شما برطرف خواهد شد.

راستی شما هم از تجربه سفر خود به آبشارهای ایران و جهان بنویسید و همراه با عکس‌های زیبایی که گرفته‌اید برای ما بفرستید.

چرا نظام جمهوری اسلامی برای اینکه حکومتش ادامه دار باشد همه پرسى نمى گذارد؟



راز روزگار

سى يا ۳۰

اميرحسين ثابتى



که به مردم داشت، همه‌پرسی گذاشت و انتخاب «نوع نظام سیاسی جایگزین» را به مردم سپرد.

جالب است بدانید که همین اتفاق، یعنی اینکه بعد از پیروزی یک انقلاب همه‌پرسی برگزار شود تا نظام سیاسی جدید توسط مردم انتخاب شود هم فقط یک بار در طول تاریخ رخ داده و آن هم در ایران بوده است! یعنی حتی در انقلاب فرانسه و سایر انقلاب‌های بزرگ دنیا نیز چنین اتفاقی نیفتاده است که بلافاصله بعد از پیروزی یک انقلاب، همه‌پرسی برگزار شود.

اما در ایران که آن را به استبداد متهم می‌کنند، به رهبری امام خمینی (ره) این اتفاق افتاد و این استثنا در طول تاریخ رقم خورد! یعنی در برگزاری همه‌پرسی برای تعیین نوع نظام سیاسی یک کشور، جمهوری اسلامی از همه دنیا، حتی از کشورهای غربی و مدعی مردم‌سالاری و آزادی نیز یک قدم جلوتر است و کاری کرده که تا امروز سابقه نداشته است. لذا اگر قرار باشد امروز مطالبه‌ای برای همه‌پرسی باشد، قطعاً کشورهای دیگر باید در این باره جواب بدهند نه جمهوری اسلامی ایران!

برخی استبدادی، برخی سلطنتی و ... چرا تا امروز هیچ کدام از آن‌ها حتی برای یک بار هم که شده خودشان را به همه‌پرسی نگذاشته‌اند؟ حتی آن‌هایی که مدعی هستند مردم‌سالارترین (دموکراتیک‌ترین) و آزادترین حکومت‌های دنیا هستند هم این کار را نکرده‌اند.

پس این حرف که جمهوری اسلامی باید خودش را برای ادامه مسیر به همه‌پرسی بگذارد، قبل از اینکه یک حرف عملیاتی، شدنی و واقعی باشد، یک حرف تخیلی و فانتزی است. حداقل کسانی که تاریخ و علوم سیاسی خوانده‌اند می‌دانند که هیچ حکومتی تاکنون چنین کاری نکرده است که وسط کار یک باره همه‌پرسی بگذارد تا مردم رأی بدهند که باز هم آن حکومت باشد یا نه! حتی فرانسه و آمریکا هم که مدعی دموکراسی هستند و صدای آزادی خواهی‌شان گوش دنیا را کر کرده، چنین کاری نکرده‌اند. چرا؟ چون اساساً تغییر یک نظام سیاسی با همه‌پرسی انجام نمی‌شود؛ با کودتا یا انقلاب انجام می‌شود. انقلاب اسلامی هم با همه‌پرسی پیروز نشد، با خون‌دادن و مبارزه پیروز شد. اما وقتی که پیروز شد، امام خمینی (ره) به خاطر اعتقاد قلبی



جالب است بدانید که همین اتفاق، یعنی اینکه بعد از پیروزی یک انقلاب همه‌پرسی برگزار شود تا نظام سیاسی جدید توسط مردم انتخاب شود هم فقط یک بار در طول تاریخ رخ داده و آن هم در ایران بوده است! یعنی حتی در انقلاب فرانسه و سایر انقلاب‌های بزرگ دنیا نیز چنین اتفاقی نیفتاده است که بلافاصله بعد از پیروزی یک انقلاب، همه‌پرسی برگزار شود.





پرونده ویژه

درچارچوب آزادی

عده‌ای از آزادی استفاده می‌کنند و بعد می‌گویند آزادی وجود ندارد! قانون را زیر سؤال می‌برند و با آن مقابله می‌کنند و آخرش که از همان بی‌قانونی‌ها آسیب می‌بینند، دنبال قانونی می‌گردند که آن ضرر را برایشان جبران کند! برخی همین قدر عجیب هستند.



پرونده ویژه



نامه‌ای برای ما...

- به به کیه مهمونمون؟

- از دانمارک اومده. تازه مسلمون شده. خیلی باحاله!

لبخندم پهن شد. مشتاق نگاهش کردم. با چشم دنبال کسی می‌گشت. یک‌دفعه با صدای بلند گفت: «**سپیده** خانم! خانم مقیسه که می‌گفتیم اینجاست.»

برگشتم و انگار آب سرد ریخته بودند روی سرم. دخترکی که از بدو ورود تا همین چند دقیقه پیش پا به پای من کارتن‌ها را می‌کشید و زیرانداز پهن می‌کرد، همان سپیده خانم بود که بچه‌ها به طور ویژه دعوتش کرده بودند! خندیدم. او هم خندید.

- فارسی متوجه می‌شی؟

بالهجه گفت: «بله.»

خیلی متشخص جلورفتم و با خنده خودم را معرفی کردم و عذرخواهی بابت این بی‌توجهی.

آن شب کلی با هم دوست و صمیمی شدیم؛ خیلی زودتر از آنچه فکر می‌کردم. به مدرسه دارالفنون دعوتش کردم تا بیاید از خودش برایمان بگوید و چقدر حال و احوالش در حیاط دارالفنون خوب بود.

رفته بودم «دانشگاه علم و صنعت». آن شب همان افطاری خوابگاه دختران بودم. سر راه یکی از دوستانی که نذر کرده بود افطاری بدهد، چند کارتن شیرپاکتی تهیه کرد و داخل خودرو گذاشت که برای افطاری به خوابگاه ببرم. خودرو را که داخل بردم، این پا و آن پا کردم یک نفر بیاید تا با هم کارتن‌ها را داخل ببریم. دختری جوان با مانتو و شلوار بسیار ساده و چادری ایرانی کنار خودرو ایستاد. با چشم اشاره کردم به کارتن‌ها و گفتم: «می‌یای کمک؟» لبخند زد و سرتکان داد. تمام کارتن‌ها را با هم بردیم داخل.

بچه‌ها هنوز زیراندازها را در محوطه پهن نکرده بودند. کیف و چادرم را کنار گذاشتم. دوباره به همان دختر گفتم: «بیا کمک کن، الان اذان می‌گن.» دوباره بی‌حرف برای کمک کردن آمد. **حانیه** از دور برایم دست تکان داد و با ذوق دوید...

- خانم **مقیسه** ... خانم مقیسه ... اگه گفتین امشب چه خبره ...

با خوش حالی او را در آغوش کشیدم و گفتم: «باز قراره کجا روبه آتیش بکشید؟»

- هیچ‌جا به جون خودم، اما مهمون ویژه داریم. می‌خواستیم با شما آشنا بشه.

۳۱

روان

آذر ۱۴۰۳

Jeg blev muslim, fordi jeg fandt Gud. Det lyder simpelt, men det er det ikke. Det er ikke simpelt, eller forstået, at det kræver forståelse af forståelse og tro. Før jeg fandt Allah, var jeg ensom og uligelig. Jeg troede til tider, at jeg ikke var, men det var jeg. I stedet for at forklare, hvordan eller hvorfor, jeg blev muslim, er det måske bedre at forklare alt det. Islam og Allah har gjort mig. Jeg føler mig bedre tilpas med mig selv, den jeg er og den situation jeg har været i og er i. Jeg har fundet en

mening med livet og mig selv. Jeg elsker mig selv, kædere og mere og får et helt andet plan end jeg har gjort før. Og det er fordi, at Allah elsker mig. Jeg er ikke alone mere, fordi Allah er hos mig. Jeg bliver selvfølgelig båret af det til tider, men jeg ved, at Allah er hos mig. Jeg er derfor taknemmelig i hver situation. Kære engle, der løser dette; I er ikke alone, I er alle forbundet. I er elsket, værdsat og fuld af muligheder. Muligheder i livet, i denne verden, for Der selv. Men I skal være opmærksomme på det, og det hjælper Allah med



- به عقیده من جدابودنمان بهتر است. البته ما هم آنجا مختلط نبودیم. همیشه تا جایی که می شد ما دخترها جدابودن را انتخاب می کردیم. چرا که می دیدیم توجه ها به سمت دخترهایی است که ظاهر زیبایی دارند و اخلاق، درس، هنر و... اصلاً به چشم نمی آید. همه چیز ظاهر آدم ها بود...

● از مسلمان شدننتان برایمان بگوئید.

- در دانمارک نمی گویند مذهبی هستی یا نه، می گویند به خدا اعتقاد داری؟ من از بچگی می رفتم کلیسا و در مناسک مذهبی مسیحیان حضور داشتم. همیشه هم حس می کردم خدا مثل پادشاهان است و نشسته روی یک صندلی و حکومت می کند، اما هیچ وقت نمی توانستم این موضوع را بپذیرم.

● چطور راه را پیدا کردید؟

- امام علی (علیه السلام) خیلی به من کمک کردند. من «نهج البلاغه» را به انگلیسی خواندم. آنجا این جمله آمده بود: «خدا یکی است، اما عدد نیست.» این خیلی عالی بود. این یعنی خدا هست، همه جا هست همان یکی است، اما نه آن یکی و عدد که ما در ریاضی می خوانیم. بعد در یکی از وبگاه های (سایت های) مخصوص دانمارکی ها که مسلمان می شدند و از تجربیاتشان می گفتند، دیدم همه به قرآن رجوع می کنند. پس رفتم سراغ قرآن و همه چیز در آن بود.

خانم عطار نامه ای برای «رشد جوان» فرستاده اند که به زبان دانمارکی است. همراهان عزیز رشد جوان می توانید این دو صفحه را برایمان ترجمه کنید و به نشانی ما برایمان بفرستید. حتماً هم ما و هم دوستانتان در مجله از آن استفاده می کنیم.

● مادر کنار هم رشد می کنیم!

امیرکبیر بود، دارالفنون بود، ایران بود و اوایی که از صدها کیلومتر آن طرف تر آمده بود و ایران را عشق خطاب می کرد.

سپیده عطار مطلق، دختر دورگه ایرانی - دانمارکی برای تحقیق روی پایان نامه اش به ایران آمده بود. متأهل است و همسرش هم ایرانی است. چهره اش هم شبیه ایرانی هاست هم شبیه دانمارکی ها. پنج سال پیش اسلام برایش پررنگ می شود. شروع به تحقیق می کند و بعد مشرف می شود به دین مبین اسلام.

● از رسومات زندگی در دانمارک بگوئید. چه فرقی با ایران دارد؟

- خیلی متفاوت است. احساسات در اروپای شمالی کلاً یخ زده است و مردم با همین یخ بودن ها زندگی می کنند. ناراحت هم نیستند، اما من هیچ وقت دوست نداشتم. بچه ها آنجا از ۱۸ سالگی از خانواده جدا می شوند، اما ما دخترها خیلی اذیت می شویم. من خانواده را دوست داشتم و با هم بودنمان را. در ایران این همدل بودن ها خیلی جذاب است.

● اینجا در ایران مدرسه های دخترانه و پسرانه جدا هستند. یعنی دختران و پسران مدرسه های مختص خود دارند. مدرسه های آنجا چطور است؟

- در دانمارک مدرسه های پسر ها و دخترها جدا نیست، اما در برنامه های تفریحی و یا گروه های آموزشی، معمولاً دخترها با دخترها هم گروه می شوند و پسر ها با پسر ها. ناخود آگاه این حس به وجود می آید که خیلی هم این درهم و برهم بودن ها خوب نیست. انگار چیزی ما را به سمت این جدابودن ها سوق می دهد.

● به نظرتان تفکیک جنسیتی در مدرسه ها خوب است؟

امضا با خودکار آبی

مولود توکلی

وقتی جلوی چارچوب در دفتر مدرسه ایستاد، نمی‌توانست سرش را بلند کند. نمی‌خواست نگاهش با نگاه آقای معاون گره بخورد و در مقابل سؤال همیشگی «الان ساعت چنده؟!» به عقربه‌های ساعت بزرگ روی دیوار دفتر نگاهی بیندازد و جواب دهد: «هشت آقا!» و دوباره آقای معاون بپرسد: «بعد، شما ساعت چند باید مدرسه باشید؟» و او با سری کج و صدای آرام بگوید: «هفت و نیم آقا!»

نمی‌خواست آقای معاون باز هم دفتر انضباط را باز کند و برای چندمین بار زیر اسمش با خودکار قرمز خط بکشد و یک خودکار آبی به دست او بدهد تا زیر همان ستون امضا بزند و تعهد بدهد که قانون مدرسه را رعایت کند. نمی‌خواست این ماجراهای تکراری اتفاق بیفتند. اما هر چه می‌کرد، نمی‌توانست تماشای پخش زنده فوتبال تیمگان (لیگ) اروپا را در آخرین ساعت‌های شب از دست بدهد. در همان چارچوب در ایستاده بود و با خودش به گلی فکر کرد که بازیکن مهاجم تیم مورد علاقه‌اش در دقیقه ۹۰ به تور دروازه حریف چسبانده بود. لبخند کوچکی گوشه لبش نشست.

آقای معاون این بار همان سؤال همیشگی را نپرسید. دفتر انضباط را هم باز نکرد، انگشت نشانه‌اش را به سمت در خروجی مدرسه دراز کرد و گفت: «پشت در مدرسه بایست تا با پدر و مادرت تماس بگیریم که بیان و با پرونده‌ت بفرستیم منزل که دیگه زحمت مدرسه اومدن رونکشی!»

آب دهانش خشک شد. گل دقیقه ۹۰ در ذهنش از رنگ و لعاب افتاد. کوله از روی شانه‌اش سر خورد و روی ساعدش افتاد. آرزو کرد کاش آقای معاون اجازه دهد یک بار دیگر با خودکار آبی در همان ستون همیشگی دفتر انضباط امضا بزند؛ بی‌آنکه در همان لحظه توی ذهنش نقشه تماشای بازی دیگری را در ساعت‌های آخر شب بکشد و به لذت دیدن گل‌های شب گذشته فکر کند.



وَمَنْ بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِآخِلٍ أُخْلَافَ هَٰؤُلَاءِ بَرِيءٌ مِّنْ سَائِرِهِمْ

«وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ بَيْنَهُمْ

إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ مُّعْرِضُونَ.

وَإِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ

يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ»

(سوره نور
آیات ۴۸ و ۴۹)

سید را هر دو نوح
ممن دبر می گردن

ما ما من حق با او نیست

بدو بدو میان ما قانون بران

اجرا بشه !!

بعضی از ما دقیقاً همینجوری هستیم،

هر جا قانون به تقصیرنه باید اجرا بشه

هر جا به ضرر دمنه باید تغییر کنه ...

(اینجور سنگ رو سنگ بند مسه ؟!)



الهی» (آموزه‌های شرعی) و «قوانین مدنی بشری» می‌باید آزاد باشد تا هر چه بخواهد انجام دهد و آن شیوه که بخواهد زندگی کند.

فطرت انسان به زیبایی مایل است. این مطالبه انسان در سطح جامعه از طریق قانون‌گرایی قابل دسترسی است. جامعه بدون قانون جامعه منظمی نخواهد بود؛ چون در آن هیچ چیز سر جای خودش نیست، آشفتگی و هرج و مرج شیوع دارد و صحنه‌های زشت و مشمئزکننده‌ای مشاهده می‌شود. در چنین وضعیتی خاطر افراد مکرر می‌شود. تصور کنید همه خودروها، بدون توجه به فرمان پلیس یا چراغ راهنمایی و رانندگی، در یک لحظه بخواهند از یک چهارراه عبور کنند، چه اتفاقی می‌افتد؟ به تصادف به وجود می‌آید. راننده‌ها عصبانی می‌شوند، مدام بوق می‌زنند و چه بسا با هم درگیر شوند و دعوا به راه بیندازند.

هر انسانی برای
خود حقوقی
مانند حق
بیان،
حق

انتخاب

و ... قائل

است. طبعاً

هرکس در مقابل

این حقوق قرار بگیرد

آزادی او را به خطر انداخته

است. اما گاهی دو حق از دو انسان

در مقابل یکدیگر قرار می‌گیرند. در این گونه موارد، اگر کسی مانع حق بیان دیگری شد، آیا باز هم آزادی را به خطر انداخته است؟ مثلاً انسانی با صحبت‌های تند و گزنده خود به دیگری تهمت می‌زند یا فحش می‌دهد. آیا اگر مانع

بسیاری از مکتب‌های حقوقی بر این باورند که پس از «حق حیات»، مهم‌ترین حق می‌توانیم برای یک انسان در نظر بگیریم، «حق آزادی» است. ما مثل **رابینسون کروزوئه** نیستیم که کشتی‌اش غرق شد و در یک جزیره تک و تنها زندگی می‌کرد، بلکه عضوی از یک جامعه بزرگ انسانی هستیم. پس ملزم به آنیم که به قواعد زیست در کنار دیگر انسان‌ها تن دهیم. تصویر یک اجتماع، بدون نظم و قانون امکان‌پذیر نیست. اگرچه این شرایط ابتدا ممکن است اسباب محدود کردن و یا کم‌شدن آزادی فردی را فراهم بیاورد، اما در مجموع تضمین‌کننده ذات آزادی است.

انسان بر اساس طبیعتش بهره‌جوست و بر مبنای استخدام دیگران حرکت می‌کند. او در این زمینه هیچ‌گاه نهایی ندارد. از آنجاکه بشر نیازهای فراوانی دارد و به تنهایی قادر نیست خواسته‌های خود را تأمین کند، از هر چیز و از هر شخصی بهره می‌جوید و آن‌ها را به خدمت خود درمی‌آورد. برخی از بزرگان مانند علامه طباطبائی (ره) این وضعیت را با عنوان «فطرت و سرشت استخدام‌گر انسان» مطرح کرده‌اند. قرآن کریم در آیات متعددی انسان زیاده‌خواه و سرکش را سرزنش می‌کند و او را به تمکین از چارچوب‌های اخلاقی، اجتماعی و دینی دعوت می‌کند. عمل به این آیات در وهله اول به سود خود انسان در همین زندگی دنیوی است تا زندگی راحت‌ترو بی‌مخاطره‌ای داشته باشد و تنش از حیات او رخت بر بندد. رضایت از حق خود و احترام به حقوق و منافع دیگری، همان چیزی است که درباره آن صحبت می‌کنیم.

به سبب ویژگی اجتماعی بودن انسان، او نیاز دارد با دیگر انسان‌ها ارتباط و هماهنگی داشته باشد. برای برخورداری از این ظرفیت، قانون یک منبع قابل اتکاست. فراموش نمی‌کنیم که در جنگل زندگی نمی‌کنیم تا هر که زورش بیشتر بود، از او بترسیم و از حقوق مسلم خود پا پس بکشیم. باید ضوابطی حاکم باشد تا هیچ‌کس خود را بر دیگری تحمیل نکند. تنها در سایه این شرایط عادلانه است که «امنیت اجتماعی» شکل می‌گیرد و «حیات اجتماعی» آنان معنا پیدا می‌کند. زندگی اجتماعی انسان بدون رعایت حقوق سایر اعضای اجتماع امکان‌پذیر نیست؛ البته قوانین و مقرراتی این آزادی را محدود می‌کنند. انسان در چارچوب دو عامل محدودکننده «قوانین»

دور زدن ممنوع!
قانون‌گرایی در زندگی امروز
محمد حسن شاهنگی



شویم که او چنین حرف‌هایی بزند، از او سلب آزادی شده است؟ هرگز! هر قانونی حدی برای آزادی معین می‌کند و برای تعدی از حد، عوامل بازدارنده‌ای پیش‌بینی می‌کند. آزادی بی‌قید و شرط را هیچ انسان باوجدان و منصفی قبول نمی‌کند. در دین اسلام همانند همهٔ ادیان دیگر، انسان در حوزهٔ اختیارات شخصی خود آزاد است، ولی اگر بخواهد به حریم شخصی دیگران تجاوز کند یا مقدسات دیگران را مورد تعرض قرار دهد، مانند همهٔ آئین‌های دیگر دنیا، با قوانین مخصوص به خود، او را از عملش باز می‌دارد.

در دین ما اسلام، به قانون به عنوان یک وسیله نگاه می‌شود. یعنی آن را ابزاری برای تحقق عدالت در جامعه می‌دانیم تا به وسیلهٔ آن اصلاح اعتقادی و اخلاقی و تهذیب انسان‌ها صورت بگیرد. قانون برای اجرا و برقرار شدن «نظم اجتماعی» عادلانه و به منظور پرورش «انسان مذهب» لازم است. همهٔ افراد جامعه از بالاترین سطح تا پایین‌ترین طبقات اجتماع، حتی حاکم جامعه مشمول این نگاه هستند و همگان در برابر قانون مساوی‌اند. به همین راحتی راه طغیان و ظلم گرفته می‌شود.

تاوان سنگین يك تفريغ غلط
#محل بحث

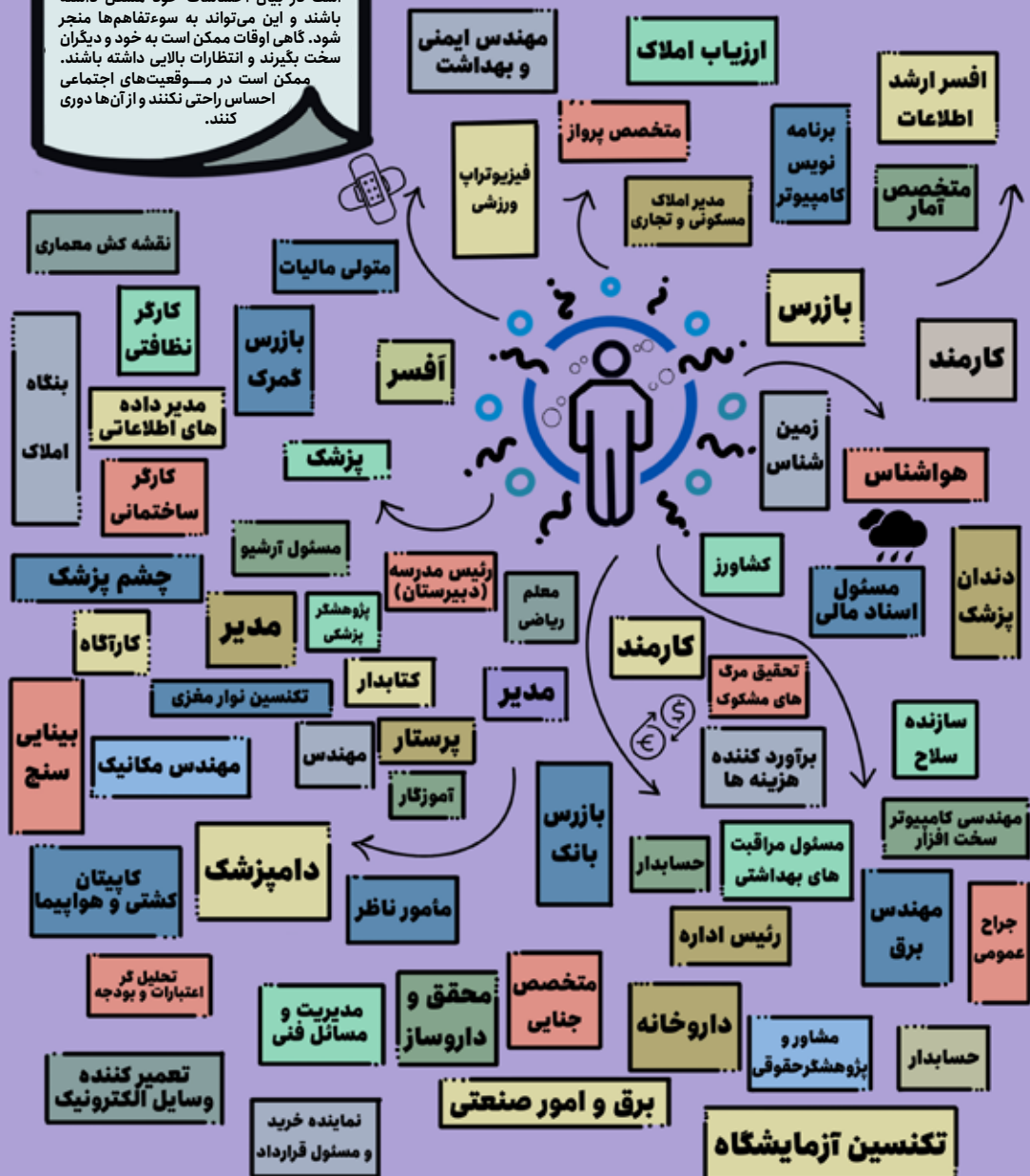




شغل درونگراها چیست؟

حسی - فکری - داوری کننده

ویژگی افراد درونگرا
(حسی/فکری/داوری کننده) ISTJ
این افراد معمولاً توانایی بالایی در تحلیل و ارزیابی اطلاعات دارند و می‌توانند تصمیمات منطقی بگیرند. به جزئیات توجه زیادی دارند و می‌توانند در کارهای خود دقت کنند. توانایی خوبی در برنامه‌ریزی و سازماندهی دارند و می‌توانند کارها را به خوبی مدیریت کنند. معمولاً توانایی درک عمیق احساسات خود و دیگران را دارند و می‌توانند با دیگران همدلی کنند. ممکن است در بیان احساسات خود مشکل داشته باشند و این می‌تواند به سوءتفاهم‌ها منجر شود. گاهی اوقات ممکن است به خود و دیگران سخت بگیرند و انتظارات بالایی داشته باشند. ممکن است در موقعیت‌های اجتماعی احساس راحتی نکنند و از آن‌ها دوری کنند.



شغل برون‌گراها چیست؟

حسی - فکری - دآوری کننده

ویژگیهای شخصیتی افراد برون‌گرا (حسی / فکری / دآوری کننده - ESTJ) این افراد در انجام کارها عالی هستند. در اجرای نقشه‌ها و برنامه‌ها قدرتمند بوده و در سازماندهی امور با در نظر گرفتن کلیه جزئیات و در چارچوب قوانین متبحر هستند. البته در برابر تغییرات بسیار مقاومت می‌کنند. فرآیندهای زمان بر را تاب نمی‌آورند. خیلی با نظرات مخالف سازگار نیستند. بر رسیدن به اهداف تاکید دارند که ممکن است شرایط افراد را باید رسیدن به آن در نظر بگیرند.





پرواز آینده ساز

از الان به آخرش فکر کن

«هدف‌گذاری» کلمه‌ای کلیدی برای تمام کسانی است که در زمینه موفقیت، توسعه فردی و رشد فعالیت دارند. شاید شما هم بارها توصیف موفقیت دانش‌آموزان موفق و برتر در تحصیل و آزمون سراسری دانشگاه‌ها (کنکور) را شنیده باشید و با تمام وجود به حال آن‌ها حسرت خورده باشید. این سؤال در ذهن شما پدید آمده باشد که: چرا با اینکه همگان در جست‌وجوی رسیدن به موفقیت هستند، تنها تعداد اندکی طعم شیرین موفقیت را می‌چشند؟ یکی از مهم‌ترین دلایل رسیدن به موفقیت و یکی از ویژگی‌های مشترک دانش‌آموزان برتر، هدف‌گذاری و متعهد بودن به هدف‌های خود است. هدف‌گذاری موجب می‌شود که از سردرگمی و بلاتکلیفی نجات پیدا کنید و مسیر مستقیم حرکت خود را به سمت هر هدفی که انتخاب کرده‌اید، پیدا کنید. اگر شما هم تمایل دارید موفقیت را در آغوش بگیرید و به کشف مسیر رشد و تعالی آینده خود نائل آیید، هدف‌گذاری را آغاز کنید.

دکتر مرتضی فاضل

مطالعه مؤثر کجا؟ چه جوری؟
#تلنگری برای رشد



هدف‌گذاری چیست؟

است. اگرچه جورج دوران هدف‌گذاری اسمارت را برای «سازمان‌ها» تعریف می‌کند و نه برای زندگی فردی، اما می‌توان آن را برای برنامه‌داری و تحصیلی به کار گرفت. جورج دوران معتقد است هدف‌گذاری اسمارت پنج ویژگی دارد:

۱. روشن، شفاف و معین بودن هدف

یعنی محدوده و موضوع هدف باید کاملاً روشن، شفاف و معین باشد. مثلاً در برنامه مطالعاتی خود دقیقاً مشخص کنید، چه کتاب یا موضوعی و حتی چه صفحه‌هایی را می‌خواهید مطالعه کنید.

۲. قابل اندازه‌گیری بودن هدف

یعنی بتوان هدف‌ها را به شکل کمی و عددی مورد سنجش قرار داد و اندازه‌گیری کرد. مطالعه خوب آن است که به راحتی بتوانید میزان موفقیت و برآورده شدنش را به

هدف‌گذاری مشخص کردن و تعریف هدف‌ها به طور واضح و روشن، و سپس تلاش مداوم برای رسیدن به آن‌هاست. این هدف‌های مشخص باید مواردی باشند که فرد می‌خواهد در آینده معینی به آن‌ها دست یابد. برای رسیدن به موفقیت تحصیلی لازم است هدف‌گذاری‌های چندگانه، کوتاه‌مدت (روزانه و هفتگی)، میان‌مدت (ماهانه و فصلی) و بلندمدت (سالانه و دوره تحصیلی) داشته باشید. در ادامه چند روش هدف‌گذاری را که برای برنامه‌ریزی تحصیلی می‌توانید از آن‌ها استفاده کنید، به اختصار به شما معرفی می‌کنیم.

الف) روش اسمارت^۱

یکی از اولین و معروف‌ترین روش‌های هدف‌گذاری «روش اسمارت» است. اصطلاح اسمارت را برای نخستین بار شخصی به نام جورج دوران در سال ۱۹۸۱ مطرح کرده

۴۲

روان

آذر ۱۴۰۳

شکل کمی و عددی مشخص کنید. مثلاً چند ساعت مطالعه یا چند صفحه از یک کتاب و یا چه تعداد آزمون را چگونه توانسته‌اید پاسخ دهید و یاد بگیرید.

۳. قابل واگذاری بودن

هدف‌ها باید قابل تعیین، قابل تخصیص و قابل واگذاری باشند و مشخص باشد چه کسی مسئول هر هدف است. این بخش مخصوص سازمان‌هاست. در تغییراتی که بعداً در هدف‌گذاری اسمارت به وجود آمد، برای زندگی فردی این واژه تغییراتی پیدا کرد که بعداً به آن اشاره خواهد شد.

۴. واقع بینانه بودن

یعنی هدف باید واقع بینانه و با توجه به منابع، در دسترس و قابل دستیابی باشد. هدف‌های تحصیلی خود را با توجه به توانمندی‌های خود در نظر بگیرید. مثلاً هیچ‌گاه در ابتدای کار چندین ساعت مطالعه را برای روزها و هفته‌های اول در نظر نگیرید. شاید لازم باشد در هفته‌های اول با دقتی شروع کنید و به تدریج این زمان را افزایش دهید.

۵. مشخص بودن زمان برآورده شدن هدف

یعنی زمان برآورده شدن هدف مشخص باشد. برای رسیدن به هدف‌های تحصیلی خود زمان بگذارید و یا زمان انجام مطالعه خود را مشخص کنید.

ب) هدف‌گذاری هارد^۲

این نوع هدف‌گذاری به نسبت هدف‌گذاری اسمارت کمتر شناخته شده است.

شما باید برای هدف‌تان انگیزه درونی داشته باشید؛ یعنی باید قلباً و عمیقاً از درون هدف‌تان را بخواهید. اغلب دانش‌آموزان هوس درس خواندن را دارند، اما وقتی عمیقاً و از درون خواهان مطالعه و یادگیری باشند، تمامی رفتار و نگرش آنان تحت تأثیر اهدافشان شکلی دوباره می‌گیرند به تعبیر بهتر: آب کم جوششگی آور به دست / که تا آبت ریزد از بالا و پست.

شما باید چشم‌انداز مناسبی از هدف و مسیرتان داشته باشید. در واقع باید بتوانید تصویری منظم و منسجم از هدف و مسیرتان برای خود مشخص کنید. لذا هر شب قبل از خواب و هر روز بلافاصله بعد از بیداری اهداف روزانه خویش را مجسم و تصور کنید که خودتان در حال انجام کارهای لازم برای رسیدن به اهدافتان هستید.

شما باید آنچه را که نیاز است برای اهدافتان انجام دهید فراهم کنید. باید از خود بپرسید که من امروز چه کاری باید برای رسیدن به هدفم انجام دهم؟ هفته آینده چطور؟ ماه آینده چه؟ شش ماه بعد چطور؟ به صورت کلی شما باید از تعهدات و کارهایی که باید انجام دهید آگاه باشید. مثلاً برای درس خواندن گاهی لازم است از تلفن همراه یا وسایل فناوری که مزاحم هستند دور شوید و پشت میز مطالعه بنشینید.

هدف شما باید هدف دشواری باشد. در واقع یک هدف باید بتواند به اندازه کافی شما را به چالش بکشد و شما را به سمت رشد خود حرکت دهد. برخی از دانش‌آموزان هدف‌گذاری مطالعاتی‌شان به گونه است که حتی اگر هدف‌گذاری هم نکنند همان رویه را خواهند داشت. برای موفقیت لازم است گاهی کمی از رویه قبلی خود فرتاربروید.

ج) روش هدف‌گذاری ووپ^۳

هدف‌گذاری ووپ نیز یک روش دیگری برای هدف‌گذاری است که احتمالاً کمتر از آن شنیده‌اید.

شما باید قصد و میلی درونی برای هدف‌تان داشته باشید. در واقع فرد باید هدفش را بخواهد و انگیزه درونی و بیرونی خود را برای آن مشخص کند. شناسایی انگیزه‌های پشت هر هدف، به ویژه یادداشت کردن آن‌ها، می‌تواند شما را مصمم تر کند.

نتیجه سنجی: در واقع فرد باید از نتیجه‌ای که انتظارش را دارد آگاه باشد و سپس جزئیات نتیجه و کارهای لازم برای رسیدن به آن نتیجه را نیز مشخص کند. اینکه مشخص کنید که این میزان مطالعه و حل سؤالات چهارگزینه‌ای دقیقاً چه رهاوردی برای شما خواهد داشت، باعث می‌شود خواندن و برنامه‌ریزی درسی شما جهت بهتری پیدا کند و پایداری شما در تلاش و کوشش دوچندان شود.

برآورد چالش یا سختی: در واقع شما باید در ابتدای مسیر بعضی از چالش‌ها و سختی‌هایی را که پیش رویتان خواهند بود مشخص کنید. شناسایی موانع و چالش‌هایی که اجازه نمی‌دهند شما به هدف مطالعاتی خود برسید، به شما کمک می‌کند در برابر این موانع و چالش‌ها از قبل آماده شوید.

برنامه‌ریزی: در واقع در مرحله آخر ما باید برنامه‌ای برای مسیر خود در نظر بگیریم و برای رسیدن به اهدافمان برنامه‌ریزی کنیم. به نظر می‌رسد جهت هدف‌گذاری مطالعاتی، به کارگیری ترکیبی از این سه هدف‌گذاری می‌تواند به شما به خوبی کمک کند. بنابراین برای کسب موفقیت تحصیلی از این سه سبک هدف‌گذاری استفاده کنید.

پی‌نوشت‌ها
Smart.۱ (هوشمند)
Hard.۲ (سخت)
Woop.۳ (وای)



معصومه پاکروان

پس گردنی با برنامه

و کنار من نشست. دستی به شانه‌ام زد و گفت: «خب رو به کنکوری ما، برنامه‌های درسی‌ات را بده ببینم که چطور می‌خواهی و کی می‌خواهی درس بخوانی.»

بنده هم در همان لحظه وقتی محبت خان بابا را دیدم، نگاهی فیلسوفانه به او انداختم و گفتم: «من فعلاً برنامه‌ای برای درس خواندن ندارم. اصلاً بی‌برنامه درس خواندن خودش صفایی دارد. به قول خان دایی، هیچ آدابی و ترتیبی مجو و هر چه می‌خواهد دل تنگت بخوان...»

و همان‌جا بود که مهربانی و لبخند خان بابا به یک پس گردنی ناقابل تبدیل شد که خوردم و شنیدم: «کسی که

● اصولاً آن‌هایی که با موفقیت در آزمون سراسری دانشگاه‌ها به دانشگاه رفته‌اند و هنوز طعم دانشگاه را بدون این آزمون نچشیده‌اند، می‌دانند که درس خواندن برای قبول شدن در آزمون سراسری، قبل از هر کاری برنامه می‌خواهد. یعنی شما باید برنامه داشته باشید و بدانی که کی درس بخوانی کی درس نخوانی. چطور باید درس بخوانی چطور درس نخوانی. اصلاً برنامه‌ای برای چطور درس نخواندن هم البته وجود ندارد و این را وقتی خان بابا گوش مرا کشید یاد گرفتم.

یعنی درست زمانی که بی سروصدا گوشه‌ی دنجی در حال درس خواندن بودم، خان بابا آرام و مهربان تراز همیشه آمد

۴۴

وان

آذر ۱۴۰۳

تلویزیون و بارگیری (دانلود) و به روزرسانی برنامه‌های گوشی‌ام بودم.

هر برنامه‌ای که اهل فامیل می‌ریخت یک ایرادی داشت. یکی اصلاً وقت خواب نگذاشته بود. یکی وقت تفریح نگذاشته بود. یکی آن قدر دقیق روی ساعت‌ها و ثانیه‌ها برنامه‌ریزی کرده بود که آدم اصلاً گیج می‌شد که باید در این لحظه چه کار کند. یعنی اگر یک ثانیه دیرتر از سفره بلند می‌شدی، از آن‌ور از برنامه استراحتت جا می‌ماندی ... این جور بود که بنده به عنوان یک کنکوری، با شدت تمام با همه برنامه‌ها مخالفت و همه را رد کردم و گفتم: «هیچ کدام از این برنامه‌ها مناسب سن و حال و احوال من نیست. شما یک هفته دیگر فرصت دارید برنامه مدونی تحویل بنده بدهید!...»

اما آخرین کلمه من با پس‌گردنی خان بابا همراه بود که چنان با شدت کوبیده شد که بنده سر در همه برنامه‌ها فرو بردم و آب دهانم در گلو خشک شد و شنیدم که خان بابا گفت: «تو اگر درس خوان بودی که برای همه ما باید برنامه می‌ریختی ... بی‌برنامه یا با برنامه فقط برو بخوان ... زمانی که ما هم برای آزمون سراسری درس می‌خواندیم، از همه برنامه‌ها در زندگی محروم بودیم ... برنامه کودک، برنامه تفریح، برنامه مهمانی! ... کنکوری هم کنکوری‌های قدیم ...»

برای آزمون سراسری بی‌برنامه درس می‌خواند، معلوم است که برای آینده‌اش هم هیچ برنامه‌ای ندارد! معلوم است که کل زندگی‌اش بی‌برنامه است! معلوم است که تنها برنامه زندگی‌اش برنامه کودک بوده است!...»

و این طوری بود که ما فهمیدیم باید طبق برنامه پیش برویم. اما خود این برنامه نوشتن جریانی بود که کار هرکس نبود خرمن کوفتنش! ... یعنی **خان دایی** که رشته برنامه‌ریزی هم خوانده بود، در هفته ۴۸ ساعت مفید برای من درس خواندن تجویز کرد. **زن دایی** مخالفت کرد و گفت: «این برنامه‌ریزی است یا برنامه سوزی؟! باید در هفته ۴۲

ساعت درس بخواند؛ یعنی روزی شش ساعت مفید ...»

خاله خانم هم بنای ناسازگاری را گذاشت که: «این جور

برنامه‌ها می‌شود و ما را خبر نمی‌کنید؟! یک برنامه بریزیم برویم بیرون جوجه بزنیم و ما هم برنامه‌مان را اعلام کنیم.

یعنی اگر طبق برنامه من درس بخواند موفق می‌شود ...»

و طبق برنامه خاله خانم من روزی هشت ساعت و هفته‌ای ۵۶ ساعت باید درس می‌خواندم. تقریباً میان علما و دانشمندان فامیل در مورد برنامه درسی بنده اختلافات شدیدی برقرار شد و هرکس برنامه‌ای می‌چید که قبلاً در آن برنامه خودش موفق شده بود. خوبی این برنامه‌ریختن‌ها این بود که تا وقتی هنوز برنامه موثقی چیده نشده بود، بنده بدون برنامه در حال استراحت و تماشای برنامه‌های

از تمام اتفاقاتی که اطرافتان رخ می‌دهد درس بگیرید.



یه زمانی ما چقدر از سریال‌های کره ای درس گرفتیم، آموزش آشپزی، آموزش طب سوزنی، آموزش وفاداری از مردم چوسان و جوبون، آشنایی با خواص نمک بویو و کلی مسئله دیگه.



۵ آذر: روز بسیج مستضعفان

روز ۵ آذر ۱۳۵۸ به فرمان حضرت امام خمینی (ره) بسیج مستضعفان تشکیل شد. آن روزها مشترکات زیادی داشتیم. دردها مانا، اما، گاهی مثل هم و گاهی برای هم بود. از دختر بچه همسایه بغلی گرفته تا مادر پیر آن یکی؛ از زوج جوان خانه روبه رویی و دختر و پسر نوجوانی مثل من و برادر دوقلویم تا مدیر دبیرستانمان. فرهنگی از میان ما همه جوشید و تفکری. روزی پیر و جوانمان را برای رفتن به جنگ حق و باطل بدرقه می کردیم، روزی برای فتح قله های دانش و حالا برای رنگ آمیزی فردا.



روایت دیروز

۷ آذر: سالگرد شهادت دکتر فخری زاده، و روز نوآوری و فناوری ایران

حرف نمی آید اما دل نوشته ای از شهید فخری زاده یک ماه قبل از شهادتش را برایتان می آورم:

«یک سؤال دارم: چرا شهدا در جوانی سخنانی می گویند که عرفا در کهن سالی؟ البته می دانیم که این سخنان از عمق حکمت جاری شده از قلب بر زبان است. نه آنکه سخنانی سطحی است.» (۱۳۹۹/۸/۷)

تقویم

فاطمه زهرا فهمی



۷ آذر: روز نیروی دریایی

دریا زبان خودش را دارد. اگر حرف زدن با او را بلد نباشی تو را می بلعد و آن چنان در آغوش خیسش فرو می برد که گویی هرگز نبوده ای. حرف زدن با او کار هر کسی نیست. راه و چاه دارد. مرد می خواهد مردانی از جنس شهید نادر مهدوی، محمدابراهیم همتی و حماسه ای شبیه حماسه عملیات مروارید.



۱۰ آذر: شهادت آیت‌الله سید حسن مدرس (۱۳۱۶ش) و روز مجلس

مدتی بود انگلیسی‌ها و روس‌ها، بندگان خدا، خیلی گرسنه بودند و اگر هر چه سریع‌تر غذا بهشان نمی‌رسید، با اولین تابش خورشید بخار می‌شدند و به هوا می‌رفتند. دنیا هم که بدون این دو تا اصلاً معنا نداشت! پس اگر شنیدید تکه گوشتی به نام ایران پیدا کردند و سر خوردنش با هم کل‌کل داشتند، آخر سر هم هر کدامشان تکه‌ای را به دندان کشید و رفت، باید ازشان ممنون باشید که با حفظ جان خودشان، دنیای ما را بدون روس و انگلیس رها نکردند که یک‌وقت خدای نکرده بدبخت‌تر و ذلیل‌تر از این شویم! یا اگر شنیدید مردی به اسم **مدرس** در مجلس مانع زورگویی‌شان می‌شد، باور نکنید ها! آخر اصلاً به قیافه این دو تا می‌آید بخش غیرقابل حذفی از تاریخ درباره استعمار زورگویی‌شان باشند؟!

۲۵ آذر: وفات حضرت ام‌البنین (سلام‌الله)؛ روز تکریم مادران و همسران شهدا؛ روز پژوهش

تو با همه زنانگی، باری به مردانگی **عباس** (ع) را از دوش علی (ع) برداشتی. آخر علی (ع) عباس (ع) می‌خواست برای یاری حسینش (ع). توشیر شجاعت بودی که عباس (ع) تمثالش شد. تو مادر ادب بودی که عباس اسطوره‌اش شد. آری ما حیاطمان را مدیون شهداییم و شهدا حیاطشان را مرهون مادرانشان.



۱۱ آذر: شهادت میرزا کوچک خان جنگلی (۱۳۰۰ش)

میرزا بزرگ خان بود، چون خدای بزرگی داشت و از حدودش تجاوز نکرد. در مقابل دشمن روس و انگلیس که خواهش و ای‌کاش معنا ندارد، شجاعت است که تکلیف را مشخص می‌کند. اما ای‌کاش هم‌وطنانش عمله بیگانه نمی‌شدند و یارانش متحد می‌ماندند.

۳۰ آذر: شب یلدا، ترویج فرهنگ مهمانی و پیوند با خویشان

به چهره آرام مادر بزرگ نگاه می‌کنم. لیوان آب را زیر شیر می‌گیرم و با شنیدن صدای آب چشمانم را می‌بندم و به صداهای متفاوت گوش می‌دهم؛ صدای بازی بچه‌ها، صدای سوت کشیدن زودپز قدیمی مادر بزرگ، صدای حرف زدن مامان‌ها با هم، بحث سیاسی باباها، و داد و بیداد پسرها که در حیاط فوتبال بازی می‌کنند. من تنها نبودم. دنیا پر از آدم‌هایی بود که دوستشان داشتم و دوستم داشتند. آدم‌هایی که کوچک‌ترین بهانه‌ای کافی بود تا دور هم جمع شوند و دلشان برای هم برود. لیوان که پرمی‌شود جعبه داروهای مادر بزرگ را برمی‌دارم و پیشش می‌روم. خدا برایمان نگهش دارد. اگر نبود یلدای امسال مان صفا نداشت.



۱۵ آذر: شهادت حضرت فاطمه زهرا (سلام‌الله، ا.ق)

نور بی‌آنکه ذره‌ای کم شود، به آغوش خاک می‌رفت. از داغش بلور زمان شکست و ظرف مکان هزاران تکه شد. زمان خسته و مکان نومید از ناشکری بندگان که آن زمان، آنجا که باید، نبودند و نور را نخواستند. دیده داشتند و نمی‌دانستند بی‌نور هیچ به کارشان نخواهد آمد. ای‌کاش کسی به آنان می‌گفت ندیدن نور **زهرا** کورشان می‌کند. برای خودشان هم که شده، زهرا را دریابند.



سلام به شما خواننده عزیز مجله رشد جوان
 در این صفحه یک طراحی و در دل آن یک معمای کاملاً مفهومی آمده است. قرار است پاسخ معما را در میان صفحه های مجله
 جست و جو کنید.
 اینجا جایی برای بروز استعداد های شماست. یک بهانه برای دور همی جوانانه ما، بهانه اش می شود یک طراحی و رنگ آمیزی؛ تا
 تحلیل شما، حرف و بحث و نکات شما شنیده شود.
 چه اثری می توانید بفرستید؟ به صفحه ۳ رجوع کنید.



همراه با خاتم شما کاشانیها
 طراح این صفحه آموزش نقاشی ببینیم



خاک دلیران

بچه‌ها این بود ایران، که بود خاک دلیران، که بود بیشه شیران، که در آن خون هزاران، و اندر آن خاک که دارد به جگر داغ جوانان

الغرض قصه ما، این بود اینجا، که در این خاک مهیا، همه حيله و نیرنگ زهر جا، همه چون جور بدین خاک مسیحا، که همه ظلم به عالم؛ شده سوی وطن ما، و در این راه همه جامه پیکار بپوشند، و در این راه بکوشند

روزگاری که گذشت است به این خاک، که دل ما شده صد چاک که شده مورد نیرنگ و حسادت، و چنان چشم طمع از طرف غرب به غایت، که شود حصر و در این کنج نشاید، و خدا باز نگاهی به عنایت، که غم ما بگشاید.

الغرض...

خون شهیدان کند این بار هدایت، و عصای کهن نور ولایت، و امامت، که بود رمز هدایت، و گشاید یک به یک قفل عداوت، و شود منجی و پیروز نهایت و کنون، این بود ایران...

ملیحه‌بلندیان

بچه ها مچکریم

مدال آوران
المپیاد ۲۰۲۴

آریا فاتح کرداری
مدال آور المپیاد نجوم

آرش صمدی
مدال آور طلای ریست

ابوالفضل شبیری
مدال آور نقره فیزیک

محمد امین حق جو
مدال آور طلای ریاضی

محمد مهدی کشاورزی
مدال آور المپیاد نجوم

پارسا صابری
مدال آور طلای ریاضی

پرنیا دباغ
مدال آور طلای ریاضی

حنانه خرم دشتی
مدال آور المپیاد نجوم

محمد حلاجی
مدال آور المپیاد شیمی



بیا با نشان های تجاری
کالاهای صهیونیستی آشنا شویم

